

طرح و گسترش نظریه هویت جهشی: تحول، تعدد، تجسد و عاملیت^۱

جیسون زینگشیم*

مترجمان: بهزاد دوران**

بهناز دوران***

چکیده

این مقاله نظریه‌های پسا ساختارگرای خود^۲ را با بسط و امکانات گفتمانی را برای آفرینش (بازآفرینی) هویت‌ها گسترش می‌دهد. بر اساس تقاطعی بودن^۳، خودهای متبلور^۴ و هویت به عنوان چیزی سرهم‌بندی^۵، نظریه هویت جهشی^۶ در خدمت افزایش منابع گفتمانی برای مفهوم‌سازی هویت به عنوان [مفهومی] پویا^۷، منتشر^۸، تجسد یافته^۹ و زمینه‌مبنا^{۱۰} است. نظریه هویت جهشی که در تحلیل فرهنگی جهش یافته‌های معاصر^{۱۱} مطرح شده و گسترش

یافته است، چارچوبی چهاربخشی متشکل از تحول^{۱۲}، تعدد^{۱۳}، تجسد^{۱۴} و عاملیت^{۱۵} دارد. با مرور مفاهیم مختلف و مفصل‌بندی آنها، هویت جهشی در این دوره (پسا) مدرن با پارادوکس («خود^{۱۶}») به مثابه چیزی مولد و در عین حال نشانه‌ای از سرشت به طور ریشه‌ای زمینه‌مبنای وجود^{۱۷} مواجه است.

واژگان کلیدی: نظریه هویت جهشی، پسا ساختارگرایی^{۱۸}، فاعلیت^{۱۹}، آدم‌های/یکس^{۲۰}، *تهرمانان*^{۲۱}.

هویت تنها زمانی موضوعیت می‌یابد که در بحران^{۲۲} باشد، یعنی زمانی که چیزی که فرض شده ثابت^{۲۳}، یکپارچه^{۲۴} و پایدار^{۲۵} باشد، [ثبات، یکپارچگی و پایداری آن] دچار تردید و شک شود (مرسر^{۲۶} به نقل از دوگی^{۲۷}، ۱: ۱۹۹۶).

با در نظر گرفتن حضور فراگیر عناوین مربوط به هویت در تحقیقات ارتباطی (مثل جنس، نژاد، جنسیت و غیره)، آشکار می‌شود که هویت همچنان موضوع با ارزشی برای تحقیق است (و در نتیجه ممکن است بر اساس مشاهدات مرسر در بحران تلقی شود). جکسون^{۲۸} تا آنجا پیش رفته که هویت را «بوتهٔ [ذوب] اولیه^{۲۹}» قرن حاضر معرفی کرده است (جکسون، ۳۵۹: ۲۰۰۲).

محققان با اتکا بر نظریهٔ پساساختارگرایی، با ارائهٔ مفهوم‌سازی‌های به طور فزاینده پیچیده از هویت و فرایندهای فاعلی‌سازی^{۳۰} شروع به پاسخگویی به این بحران هویت کرده‌اند. هر کدام از این نظریه‌های گفتمانی هویت^{۳۱} با ردیابی روابط میان تجربهٔ ما از خودمان و زبانی که برای ساخت آن خودها داریم، برای فهم ما از هویت، مشارکت‌هایی داشته‌اند. با استفاده از تعبیر باتلر^{۳۲}، هویت «اشتباهی ضروری^{۳۳}» معرفی شده (باتلر، ۲۳۰: ۱۹۹۳)، [اشتباهی] که توسط منابع گفتمانی که در اختیار داریم، [نه تنها] ممکن [که در عین حال] محدود شده است. این مقاله استعاره‌ای از جهش‌یافته‌ها و واژگان^{۳۴} مربوط را به عنوان بسط و گسترشی عملی و آموزشی در این پروژهٔ پساساختارگرا ارائه می‌کند. من با بازخوانی نظریه‌های اخیر تقاطعی^{۳۵}، متبلور و سرهم‌بندی هویت‌ها و

طرح سه چالشی شروع می‌کنم که پیش روی رویکردی گفتمانی به هویت - به وسیلهٔ ضرورت بخشیدن به نظریه‌های بیشتر - باقی می‌ماند. من بر اساس مطالعات فرهنگی و بلاغت^{۳۶}، به جهش‌یافته‌ها در فرهنگ عامه‌پسند^{۳۷} به عنوان استعاره‌ای اکتشافی و بارور برای درک هویت در زمانمان می‌پردازم. از این تحلیل فرهنگی، چارچوبی نظری از هویت جهشی برای کار تحقیقاتی بر روی هویت معاصر می‌سازم. این مقاله با کاویدن قدرت هویت جهشی برای غلبه بر چالش‌های پیش روی رویکردهای گفتمانی به هویت به پایان می‌رسد.

نظریهٔ هویت

در این قسمت، پس از نشان دادن تفاوت میان فاعلیت و هویت، طرحی اختصاری از هویت به شکلی تقاطعی (کرنشاو^{۳۸}، ۱۹۹۱)، متبلور (تریسی و ترثوی^{۳۹}، ۲۰۰۵) و سرهم‌بندی (پوآر^{۴۰}، ۲۰۰۵) ارائه می‌کنم. این سه دیدگاه نظری پیش‌قراولان مولدی در این «درهم‌برهمی هویت^{۴۱}» (پوآر، ۱۲۸: ۲۰۰۵) هستند و افزایش و تنوع اخیر در آثار فرارشته‌ای در نظریهٔ هویت را باز می‌نمایند. پیش از مرور این سه رویکرد، مهم است که میان فاعلیت و هویت تفاوت قائل شویم. فاعلیت‌ها «بردارهایی هستند که رابطه‌مان را با خودمان شکل می‌دهند» (رابینو و رز^{۴۲}، ۲۰۰۳، ص XX)، جایگاه‌هایی که آنها را قابل فهم تشخیص می‌دهیم و در دورهٔ حاضر به عنوان [جایگاه‌های] به طور گفتمانی ممکن ارائه می‌کنیم. در عوض، هویت، رابطه‌مان را با خودمان مشخص می‌سازد. هویت جایی است

۲۵ سال گذشته، این مفهوم در تحقیقات تعدادی از حوزه‌ها به کار گرفته شده، تعدیل شده و بسط و گسترش یافته است. برای اهداف این مطالعه، دغدغه اولیه من نقش تقاطعی بودن به عنوان نظریهٔ هویت است؛ با این حال تصدیق می‌کنم که [این واژه] به شیوه‌های به طور گسترده متفاوت و [حتی] متضادی به کار گرفته شده است (مک‌کال^۹، ۲۰۰۵).

در حوزهٔ هویت، مشکل همیشگی همهٔ تحقیقات [در چارچوب نظریه‌های] تقاطعی، سطح تحلیل است. فرمول‌بندی کرنشاو از این مفهوم [هویت] عبارت بود از: تقاطعی بودن «ساختاری» و «سیاسی». تقاطعی بودن ساختاری به این اشاره دارد که چگونه «محل^۶ [زندگی] زنان رنگین‌پوست در تقاطع نژاد و جنس، تجارب واقعی ما را از خشونت خانگی^۷، تجاوز به عنف^۸ و اصلاحات درمانی^۹، به طور کیفی متفاوت از [تجربهٔ همین امور برای] زنان سفیدپوست می‌سازد» (کرنشاو، ۱۲۴۵: ۱۹۹۱). تقاطعی بودن سیاسی این امر را توضیح می‌دهد که چگونه غالباً نابرابری‌ها، زنان رنگین‌پوست را به عنوان اعضای چندین گروه فرودست، در میان دستور کارهای سیاسی رقیب جای می‌دهد. به تقاطعی بودن سیاسی طی سال‌ها مداخله، چندان توجهی نشده است (ورلوی^{۱۰}، ۲۰۰۶). برعکس، از تقاطعی بودن ساختاری به طور قابل توجهی استقبال شده است (مثلاً کالینز، ۱۹۹۸). با این حال، تقاطعی بودن به خاطر گرایش به ملاحظهٔ دسته‌ها و هویت‌ها همچون موجودات پایدار، نیز نقد شده است (استوناس^{۱۱}، ۲۰۰۳). عملکرد تقاطعی بودن ساختاری در سطح قابل

که احساسمان از خود^{۱۲} به طور مداوم در میان، برفراز و از خلال فاعلیت‌های متفاوت (و بسیار متغیر) (باز)ساخته می‌شود. گرچه تمرکز اصلی ما در سطح هویت است، اما نمی‌توانیم هویت معاصر را از فاعلیت‌های متفاوتی که برای خوشامد و جلب توجه و مطیع کردن افراد عمل می‌کنند، تفکیک کنیم. از دیدگاهی فوکویی^{۱۳} «خود، هم در حال ساخت^{۱۴} و هم ساخته شده^{۱۵} است که توسط خودعاملی^{۱۶} که توسط نیروهای تاریخی و گفتمانی تولید و ایجاد شده، برانگیخته می‌شود» (تریسی، ۱۱۴: ۲۰۰۰). در نتیجه به رغم برخی خطوط فکری در نظریهٔ پسانسان‌گرا^{۱۷}، نظریه‌های هویت باید سرشت شرحه‌شدهٔ خود را بدون رهاکردن خود، شرایط مادی آن، یا تمایل به یکپارچگی (حتی اگر موقتی و نسبتاً گمراه‌کننده باشد؛ مک کرو^{۱۸}، ۱۹۹۳؛ زیپین^{۱۹}، ۲۰۰۴) تأیید کنند. به بیان دیگر، ملاحظهٔ ناپایداری هویت‌ها همراه با «ویژگی ساخته شده ولی الزامی» آنها (گیمسون^{۲۰}، ۲۴۹: ۲۰۰۶) امکان‌پذیر است.

واژه «تقاطعی بودن» اغلب به کرنشاو (۱۹۹۱) نسبت داده شده و همچنان محققان به طور گسترده‌ای بدان توجه دارند (فینیکس و پاتیناما^{۲۱}، ۲۰۰۶). این واژه انبوهی از آثار جاافتاده و رو به رشد فمینیستی^{۲۲} محققانی چون آنجلا دیویس^{۲۳}، بل هوکس^{۲۴}، پاتریشیا هیل کالینز^{۲۵} و ادری لورد^{۲۶} را در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به روشنی بیان می‌کند؛ [آثاری] که در پی برجسته ساختن بیدادهای به هم پیوسته و درهم تنیدهٔ موجود بر مبنای مناظر چندگانهٔ هویت بودند (کالینز، ۱۹۹۸؛ وکولنکو^{۲۷}، ۲۰۰۷). طی

فهم اجتماعی و فرهنگی، برای تعیین دسته‌های فاعلیت برحسب هویت عمل می‌کند. [تقاطع‌ی بودن ساختاری] فاعلیت‌های خاص را به عنوان پایدار و بدون تغییر طی زمان یا فضا بازنمایی می‌کند و نقش فرد را در پیمودن تقاطع‌ها با مقاصد سیاسی و یا هر روزه نفی می‌کند.

بر اساس نقدهایی مشابه، وکولنکو (۲۰۰۷) و پرینس^{۶۶} (۲۰۰۶) پیشنهاد می‌کنند که تأکید بیش از حد بر تقاطعی بودن ساختاری مسئله‌ساز است که به ویژه در تحقیقات انجام گرفته در ایالات متحده به چشم می‌خورد. پرینس به جای بازگشت به تقاطعی بودن سیاسی، حرکتی را به سوی «تقاطع‌ی بودن سازه‌گرا»^{۶۷} در سطح فرد و بر اساس دیدگاه قدرت به صورت پویا^{۶۸} و رابطه‌ای^{۶۹}، توصیه می‌کند. وی از ملاحظهٔ هویت نه «به عنوان موضوع نامیدن بلکه روایت کردن»^{۷۰} حمایت می‌کند (پرینس، ۲۸۱: ۲۰۰۶). این حرکت وضعیتی واژگونه را در برمی‌گیرد اما بیش از حد واکنشی است. مفهوم‌سازی پرینس به میزان زیادی از تقاطعی بودن ساختاری و فاعلیت‌های اجتماعی چشم‌پوشی می‌کند که [هر دو] منابع گفتمانی لازم برای روایت فرد از خودش را تأمین می‌کنند. در حرکتی برای تقویت عامل فردی^{۷۱}، تقاطعی بودن سازه‌گرا به طور خالص، اشکال قدرت فرهنگی^{۷۲} را نادیده می‌گیرد که بر هویت تأثیر می‌گذارد حتی اگر کاملاً آن را تعین نبخشد. وکولنکو با در نظر گرفتن این که «تفکیک‌ناپذیری هویت فردی از عوامل ساختاری اجتماعی در درک معاصر واژهٔ تقاطعی بودن حیاتی است» (وکولنکو، ۱۸۶: ۲۰۰۷)، مدعی رویکردی میانه است که هم

سطح فردی سازهٔ هویت و هم سطح ساختاری روابط قدرت را بررسی می‌کند.

به رغم این مفهوم‌سازی موسع از [مفهوم] تقاطعی بودن، همچنان محدودیت‌های جدی، بار این نظریه و کاربردهایش را سنگین می‌کند. این رویکرد دو سطحی، برای تأثیر متقابل دسته‌های فاعلیت و مذاکرهٔ هویت امکانات بیشتری فراهم می‌سازد، با این همه، این چارچوب همچنان بر دسته‌های اسمی و به ظاهر پایدار و مجزا همچون نژاد، جنس، جنسیت و غیره متکی است. این مؤلفه‌ها، «[مؤلفه‌های] تحلیلی تفکیک‌پذیر که نتیجتاً می‌توانند از هم جدا شوند» قلمداد شده‌اند (پوآر، ۸-۱۲۷: ۲۰۰۵). آثار پسااستعماری دربارهٔ ترکیبی بودن^{۷۳}، پایداری چنین فاعلیت‌هایی را به چالش می‌کشند همان طور که ترکیبی بودن «بازنوشتهٔ گفتگویی»^{۷۴} کدها و گفتمان‌های متفاوت در یک ناحیهٔ فضایی زمانی معنادار^{۷۵} است (کریدی^{۷۶}، ۴۷۲: ۱۹۹۹؛ کریدی، ۲۰۰۲). هنوز تحقیقات دربارهٔ ترکیبی بودن غالباً در سطح ساختاری نظریه‌پردازی می‌شود (به عنوان یک استثنا کیسل^{۷۷}، ۲۰۰۹ را ببینید) و با نادیده انگاشتن دیگر فاعلیت‌ها یا تقاطع^{۷۸}‌هایشان «عموماً به صورت [چیزی] مرتبط با نژاد و قومیت در نظر گرفته می‌شود» (شوگارت^{۷۹}، ۱۱۹: ۲۰۰۷).

دیگر محدودیت کارآیی تقاطعی و ترکیبی بودن، گرایش به استفاده از «دیدگاه اقلیت‌سازی»^{۸۰} است که با هویت‌های تقاطعی^{۸۱} تنها به مثابهٔ دغدغه‌ای برای گروه‌بندی کوچک ثابت از افراد به حاشیه رانده شده^{۸۲} برخورد می‌کند (سجویک^{۸۳}، ۱۹۹۰). این محدودیت،

ذاتی این نظریه‌ها نیست؛ در واقع، استوناس (۲۰۰۳) از نسخهٔ جامعی از تقاطعی بودن طرفداری می‌کند و تحلیل شوگارت (۲۰۰۷) مبنی بر آن است که قومیت‌های ترکیبی شده^{۸۴} هم ناپایداری قومیت‌های به حاشیه رانده شده و هم ناپایداری قومیت‌های مسلط و غالب را افشا می‌کند. چنین «دیدگاه جهانی‌سازی‌ای»^{۸۵} مذاکرهٔ هویت را «مقوله‌ای مستمر و دارای اهمیتی تعیین‌کننده در زندگی‌های افراد در طیفی» از هویت‌های مزیت‌دار و به حاشیه رانده شده می‌بیند (سجویک، ۱: ۱۹۹۰).

در رویکرد دوم به هویت، کارتریسی و ترثوی دربارهٔ هویت متبلور، به برخی از این مسائل در ارتباط با تقاطعی بودن اشاره می‌کند. گذار به یک نظریهٔ چندبعدی هویت به جای یک نظریهٔ دو وجهی، تأثیر متقابل گفتمان‌های فاعلیت و آداب مذاکرهٔ هویت^{۸۶} را آشکار می‌سازد [آن هم] وقتی که [آداب مذاکره هویت] ادعا دارند «خودهای متبلور بسته به گفتمان‌های متفاوتی که از طریق دارند» (تریسی و ترثوی، ۱۸۶: ۲۰۰۵). در حالی که تقاطعی بودن بسیار ایستا^{۸۷} است، بلورها^{۸۸} احساس حرکت^{۸۹} را ممکن می‌سازند، همان طور که بلورهای آلی^{۹۰} طی زمان «رشد می‌کنند، تغییر می‌کنند و دیگرگون^{۹۱} می‌شوند» (همان: ۱۸۶؛ ریچاردسون، ۹۳۴: ۲۰۰۰). در همین زمان، بلورها «ممکن است احساس جمود^{۹۲}، پایداری و ثبات کنند» (تریسی و ترثوی، ۱۸۶: ۲۰۰۵) که از فاصله گرفتن مداوم هویت از احساس اسکیزوفرنیک جلوگیری می‌کند. خود متبلور صراحتاً مفهومی با ظرفیت مثبت است که



پیچیدگی و سرشت انتقالی [آن]، مشارکت در زیبایی خود^{۹۳} قلمداد شده است. ممکن است برخی اشکال خود متبلور به [دسته‌های] به لحاظ اجتماعی به حاشیه رانده شده، ساخته شوند، اما [خود متبلور] در کل به صورت ساخته‌ای زیبا و با ارزش باقی می‌ماند. خود متبلور ما را به شناخت راه‌های پیچیده‌ای هدایت می‌کند که طی آنها همگی همیشه به شیوه‌های خاص و بسته به زمینه [هم] مسلط بوده و [هم] به حاشیه رانده شده‌ایم.

مشابه تقاطعی بودن، خود متبلور قابلیت محدودی برای نظریه‌پردازی این موضوع دارد که چگونه فاعلیت‌ها نیز دگرگون می‌شوند، رشد می‌کنند و از طریق تأثیر متقابلشان و طی آداب گفتگمانی مذاکره‌ هويت جابه‌جا می‌شوند. اشکال متفاوت خود متبلور می‌تواند هر دو اثر درونی و بیرونی را بازتاب دهد و منکسر سازد، اما هیچ توضیحی برای این وجود ندارد که چگونه فرایند [بالا] به طور بازتابانه دگرگون می‌شود و این گفتمان‌ها را به وسیله آن بلورهایی که شکل گرفته‌اند، (باز) می‌سازد. هرگاه هويت کسی از طریق گفتمان نژادی مثلاً سفیدپوست بودن شکل بگیرد اجرای فرد از هويت به طور بازگشتی همان گفتمان و فاعلیت‌های سفیدپوست بودن را شکل می‌دهد. به علاوه، به رغم ستایش فنی حرکت، در جریان اصلی بحث‌ها، بلورها همان قدر که چیزهایی صلب و ثابت قلمداد شده‌اند، غالباً موجوداتی در حال جابه‌جایی نیز در نظر گرفته شده‌اند. در نتیجه «درهم‌برهمی هويت» دوباره «درون یک محفظه ساختاری محبوس می‌شود» (پوآر، ۱۲۸: ۲۰۰۵). بر اساس تقاطعی

بودن، نظریه متبلور هويت، در چندبعدی بودن هويت مشارکت دارد اما در بسیج کامل یک صورت خارجی پویا^{۹۴} ناکام می‌ماند.

به عنوان یک اصلاحیه، من مفهوم دلوزی^{۹۵} سرهم‌بندی را که وقتی بر هويت اعمال شود پتانسیل تشخیص هويت را به عنوان چیزی به طور فضایی و زمانی سیار دارد، به کار پوآر اضافه می‌کنم. از نظر دلوز و گاتاری^{۹۶} در همه چیز خطوطی از مفصل‌بندی و شرح‌شرحه بودن^{۹۷} وجود دارد، قشرها^{۹۸} و قلمروها^{۹۹} و همچنین خطوط پروازی [بر فراز این خط و مرزها] و حرکات قلمروزدایی^{۱۰۰} و قشربندی‌زدایی^{۱۰۱}، سرعت‌های تطبیقی جریان در این خطوط، پدیده‌هایی نسبتاً کند و ناروان، یا برعکس، شتاب‌دار و گسلنده را تولید می‌کنند. این همه، خطوط و سرعت‌های قابل اندازه‌گیری، سرهم‌بندی را می‌سازد (دلوز و گاتاری، ۴-۳: ۱۹۸۷).

پس سرهم‌بندی «به عنوان مجموعه‌ای از شبکه‌های پراکنده اما به طور متقابل دلالت‌کننده، [مفاهیم] اعلام و اضمحلال و علیت و تأثیر را گرد هم می‌آورد» (پوآر، ۱۲۷: ۲۰۰۵). این شبکه‌ها مشتمل است بر «ارتباط بین مجموعه‌هایی همچون مجموعه‌های افکار، مجموعه‌های نهادی و حتی افراد انسانی» (ریزوآ، ۱، ۳۳۶: ۲۰۰۴) و [در عین حال]، مشتمل است «هم بر گسست و هم بر پیوست در درون آنچه گفتمانی و غیرگفتمانی (صدای نامفهوم، میل و قوت) در کل فرایند کارکرد داشتن، دلالت داشته‌اند» (چن^{۱۰۳}، ۴۵: ۱۹۸۹). هويت دیگر تقاطع یا بلور که بتواند به عنوان چیزی ثابت یا پایدار در نظر

است» (پوآر، ۱۲۸: ۲۰۰۵). از این زاویه، هیچ مفهوم ثابتی از خود شخص، همچون هویتی که به طور ثابت در خطوط پرواز و مفصل‌بندی (باز) ساخته شده باشد، نمی‌تواند وجود داشته باشد. در واقع، بدین ترتیب، [دیگر] هیچ مفهوم ثابتی از آنچه انسان است، نمی‌تواند وجود داشته باشد، چه رسد به این که در مفهوم‌سازی دائمی فعالیت‌هایی همچون نژاد، جنس، یا جنسیت موجود باشد (ریزو، ۳۳۴: ۲۰۰۴). همان گونه که در نظریهٔ پسانسان‌گرا و سایبورگ نشان داده شده چنین گشودگی‌ای مشتمل است بر امکان آگاهی ریشه‌ای بر دیگربودگی^{۱۱} که در عین حال، هم طلبهٔ پراکندگی فاعلی^{۱۱} است و هم از نیاز به ارتباط و تعلق انزجار دارد (هاراوی^{۱۲}، ۱۹۹۲ الف، ۱۹۹۹).

هویت به مثابهٔ سرهم‌بندی، ناپایداری و تحرک فرایندهای هویت را در برمی‌گیرد، با این حال، بدون محدودیت‌های آشکاری هم نیست. در حالی که هویت‌های تقاطعی و بلورین به طور آشکارا توجه را به نقش شکل‌گیری‌های قدرت مسلط جلب می‌کنند، سرهم‌بندی‌ها تمایز کوچکی را میان پیشینه‌های مادی و اجتماعی نیروها، جریان‌ها، انرژی‌ها و خطوط پرواز مجزا ایجاد می‌کنند. «روابط قدرت به مقدار خیلی زیادی در بازی میان سرهم‌بندی‌ها قرار دارند. بنابراین، آنها در سطحی ماندگار عملیاتی هستند و به عنوان ساختار کاملاً دربرگیرنده‌ای که از خلال آن عناصر مؤلفه‌ای سرهم‌بندی‌ها منظم شده باشند عمل نمی‌کنند» (کوریه، ۳۲۸: ۲۰۰۳). [اگر چه] اشکال گفتمانی حاضر هستند و در این سرهم‌بندی‌ها عمل می‌کنند، با

گرفته شود، تلقی نمی‌شود، چرا که هویت، یک ریخت‌یابی جمعی متشکل از گره‌های موقت ارتباط است.

بنا بر این ترکیب، سرهم‌بندی‌ها همیشه با ناپایداری ذاتی مشخص شده‌اند. در حالی که سرهم‌بندی‌ها ممکن است همچون «آمیزه‌های کارکردی از عناصر» تلقی شوند (کوریه^{۱۳}، ۳۲۵: ۲۰۰۳)، این موضوع حیاتی است که به یاد بیاوریم «مؤلفه‌های هر مواجهه، تعددهای خودشان هستند به جای این که چیزهایی واحد باشند» (همان: ۳۲۹). این مؤلفه‌ها می‌توانند «میزانی از تفرد^{۱۴}، پایداری و دوام را در سرهم‌بندی» به دست بیآورند اما این امر به سستی حفظ شده و هرگز هم کیفیتی ذاتی ندارد (همان: ۳۳۱).

جابه‌جایی فعالیت‌ها و هویت‌هایی تقاطعی «به مثابهٔ سرهم‌بندی‌هایی آشکارا رؤیت‌پذیر، قابل شنیدن، خواندنی یا ملموس به ما اجازه می‌دهد که کثرت‌ها، هیجانانگ، انرژی‌ها، عواطف، بافت‌ها - به عنوان چیزهایی که رویدادها را [در خود] جای داده‌اند - فضاییت^{۱۵} و واقعیت‌های مشارکتی^{۱۶} را هماهنگ کنیم» (پوآر، ۱۲۸: ۲۰۰۵). [بدین ترتیب] هویت، فرایند و محصول شکل‌گیری، از هم‌واکنی^{۱۸}، سامان‌دهی، ناپایداری‌سازی، مرتب‌سازی، باز کردن مفصل‌بندی‌ها^{۱۹} و همواره به حال حرکت درآوردن می‌شود (چن، ۴۶: ۱۹۸۹). به دیگر سخن، هویت به مثابهٔ سرهم‌بندی «برای نیروهای درهم‌تنیده‌ای که زمان، فضا و بدن را در مقابل خطی بودن، انسجام و دوام، درهم ادغام و از هم متفرق می‌کند، تنظیم شده

این حال، قدرت این گفتمان‌های مسلط برای سامان‌دهی تجربه‌های خود، امتیازی بر دیگر جدال‌های قدرت ندارد.

تنزل نقش و نفوذ ساختارهای قدرت مسلط در مذاکرهٔ هویت، در حالی که دسته‌های فاعلیت نیز منحل می‌شوند، ریسک ادعاهای پشتیبانی از نادیده‌انگاری هویت^{۱۳} را در سیاست پسا هویتی^{۱۴} به همراه دارد. این ادعا که نژاد، جنس، جنسیت یا هر دسته دیگری از فاعلیت، دیگر قابل اعمال نیست، زمینه را برای انکار بیداد نظام‌مند بر اساس جریان‌های غیرمنصفانه منابع اجتماعی و سرمایه‌ای در امتداد خطوط هویت مهیا می‌کند. شاید هیچ بنیاد زیست‌شناسانه‌ای برای نژاد (للسان - بیلینگز^{۱۵}، ۲۰۰۰)، جنس (باتلر، ۱۹۹۹) یا جنسیت (فوکو، ۱۹۹۰) وجود نداشته باشد، با این حال، فقدان مبنایی زیست‌شناسانه برای این دسته‌ها، قدرت آنها را در زندگی ما نفی نمی‌کند. همان طور که مارتین و ناکایاما^{۱۶} توضیح می‌دهند مطالب مربوط به نژاد تخیلی اما واقعی‌اند (مارتین و ناکایاما، ۲۰۰۶). محققان به تفحص در پیامدهای واقعی اقتصادی و مادی نژاد (فرانکنبرگ^{۱۷}، ۱۹۹۳)، جنس (اسلوپ^{۱۸}، ۲۰۰۵؛ ترثوی، ۱۹۹۹) و جنسیت (برلنت و وارنر^{۱۹}، ۱۹۹۸؛ یپ^{۲۰}، ۲۰۰۳) در تجربه‌های زیسته روزمرهٔ افراد ادامه می‌دهند.

محدودیت‌های نظری: پیچیده‌سازی خود گفتمانی

هویت به مثابهٔ چیزی تقاطعی، بلورین و سرهم‌بندی، چالش‌ها و محدودیت‌های نظریه‌پردازی هویت را نشان می‌دهد و نیازهای متداخل (و متناقض) به چندگانگی، انسجام، حرکت و موقتی بودن را برجسته می‌سازد. هنوز سه مسئلهٔ پیش روی آنانی قرار دارد که فکر می‌کنند [این خود] هویت [است که] به طور گفتمانی موجد نیاز به نظریه‌پردازی هویت می‌شود. [مسئلهٔ] نخست، گرایش به تمرکز بر گفتمان است که نادیده گرفتن بدن‌های مادی فاعل‌ها را تداوم می‌بخشد. حتی آن محققانی که در پی ملاحظه و کار با بدن هستند، به واسطهٔ اتکای دانشگاهی بر متون زبان‌شناسانه تحت فشارند (اش و دیگران^{۲۱}، ۱۹۹۹). بدن

پسارهویتی^{۱۴} به همراه دارد. این ادعا که نژاد، جنس، جنسیت یا هر دسته دیگری از فاعلیت، دیگر قابل اعمال نیست، زمینه را برای انکار بیداد نظام‌مند بر اساس جریان‌های غیرمنصفانه منابع اجتماعی و سرمایه‌ای در امتداد خطوط هویت مهیا می‌کند. شاید هیچ بنیاد زیست‌شناسانه‌ای برای نژاد (للسان - بیلینگز^{۱۵}، ۲۰۰۰)، جنس (باتلر، ۱۹۹۹) یا جنسیت (فوکو، ۱۹۹۰) وجود نداشته باشد، با این حال، فقدان مبنایی زیست‌شناسانه برای این دسته‌ها، قدرت آنها را در زندگی ما نفی نمی‌کند. همان طور که مارتین و ناکایاما^{۱۶} توضیح می‌دهند مطالب مربوط به نژاد تخیلی اما واقعی‌اند (مارتین و ناکایاما، ۲۰۰۶). محققان به تفحص در پیامدهای واقعی اقتصادی و مادی نژاد (فرانکنبرگ^{۱۷}، ۱۹۹۳)، جنس (اسلوپ^{۱۸}، ۲۰۰۵؛ ترثوی، ۱۹۹۹) و جنسیت (برلنت و وارنر^{۱۹}، ۱۹۹۸؛ یپ^{۲۰}، ۲۰۰۳) در تجربه‌های زیسته روزمرهٔ افراد ادامه می‌دهند.

پیشنهاد نمی‌کنم که برای درک هویت، هیچ یک از این رویکردهای نظری را باید رها کنیم. همچنان که سنگوپتا^{۲۱} خاطر نشان می‌سازد: «(هویت‌ها، میدان‌های مین هستند و این مین‌ها توسط ارتشی کاشته شده‌اند که نقشهٔ مین‌گذاری

پیشنهاد نمی‌کنم که برای درک هویت، هیچ یک از این رویکردهای نظری را باید رها کنیم. همچنان که سنگوپتا^{۲۱} خاطر نشان می‌سازد: «(هویت‌ها، میدان‌های مین هستند و این مین‌ها توسط ارتشی کاشته شده‌اند که نقشهٔ مین‌گذاری

چالش بکشند (تریسی و ترثوی، ۲۰۰۵). مسئله آخر گریبانگیر مدل گفتمانی هویت از محدودیت‌های هر نظام گفتمانی نشئت می‌گیرد. همچنان که برک^{۱۳۵} (۱۹۴۵) در اثرش درباره حکایت‌های بازنمایانه^{۱۳۶} خاطر نشان کرده است هر تحقیقی به وسیله پیش‌شرط‌های^{۱۳۷} نظام زبانی که به کار می‌گیرد دست و پا بسته خواهد بود (ایضاً نگاه کنید به کریبل^{۱۳۸}، ۲۰۰۰). بدین ترتیب، اشاره به هویت، چنان که من در زبان جاری بدان اشاره می‌کنم - به ویژه واژه‌هایی که مجبوریم با آنها درباره هویت بحث کنیم - برای بازنمایی تجربه‌هایمان از خودمان نابسنداند. این امر بزرگ‌ترین اضطراب برای طرح نظریه‌های تازه و مدل‌های هویت و [اصلی‌ترین] نیاز برای گفتمان‌های پیچیده آتی به منظور توصیف و تبیین ادراکات ما از خود به شیوه‌هایی که با تجربه‌های تجسد یافته افراد هماهنگ باشد، محسوب می‌شود. ما نیازمند واژگانی هستیم که به شکل مناسب‌تر و دقیق‌تر شیوه‌هایی را که ما در مقام افراد و جمع‌ها، خودمان را تجربه می‌کنیم، نمادین سازد. ترکیبی بودن، برخی آثار مولد را در این زمینه، نظیر مفهوم «محانی شدن»^{۱۳۹}) کریدی (۱۹۹۹) ارائه کرده است. با وجود این، هویت‌های ترکیبی اغلب بر اکتشافات یک وضعیت فاعلی منفرد^{۱۴۰} همچون قومیت یا نژاد متمرکز شده‌اند (سیزل، ۲۰۰۹؛ شوگارت، ۲۰۰۷). چنین پروژه‌ای، در حالی که همچنان سرشتی گفتمانی دارد باید همچنین به وسیله وجوه عملی، اجرایی و تجسد یافته هویت پای بر زمین داشته باشد. تحقیقات باید در پی ارائه منابع گفتمانی باشند که نه فقط به طور نظری

«راهی مبتنی بر حواس برای دانستن»^{۱۴۱}) ارائه می‌کند، معرفتی تجسد یافته^{۱۴۲} که صرفاً از طریق نظام‌های نمادین، دست‌نیافتنی است (کانکورگود^{۱۴۳}، ۱۸۰: ۱۹۹۱؛ هیمر^{۱۴۴}، ۲۰۰۲). با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی تاریخی میان ذهن و بدن و دوگانه‌های موازی مردانه - زنانه، عقلانی - احساسی و از این قبیل، انکار یا سرکوب رابطه بدن مادی با هویت، در نهایت، از ساختارهای پدرسالارانه^{۱۴۵} و نژادگرایانه^{۱۴۶} کنونی سلطه حمایت خواهد کرد (هوکس، ۱۳۸-۱۳۴: ۱۹۹۴). هر رویکرد گفتمانی به هویت باید به طور آشکار به بدن مادی در فرایند هویت اشاره کند و آن را در نظر بگیرد.

چالش دوم برای مدل‌های گفتمانی هویت، فقدان عملی بودن و قابلیت به کارگیری است. به رغم خیمه سنگین تحقیقاتی بر هویت، نظریه‌های پساساختارگرا در جامعه عمل پوشیدن^{۱۴۷} در گفتمان شفاهی بومی^{۱۴۸} (تریسی و ترثوی، ۲۰۰۵) یا در سیاست عمومی^{۱۴۹} (اسکوایزر و بروور^{۱۵۰}، ۲۰۰۲؛ ورلو، ۲۰۰۶) شکست خورده‌اند. چنان که تریسی و ترثوی نشان دادند بیشتر ادبیات مطبوعات عمومی و گفتگوهای روزمره کماکان از خود به عنوان چیزی واقعی، متحد و پایدار یاد می‌کنند. برای محققانی که هویت را مطالعه می‌کنند این چالش کماکان باقی است که استراتژی‌ها، واژگان و نظریه‌هایی ارائه کنند که نه فقط بدن را بلکه همچنین عموم مردم را به شیوه‌هایی که اعمال فرهنگی روزمره‌شان را موجه سازند، به کار بگیرند و در عین حال، دوگانه خود واقعی - خود جعلی^{۱۵۱} و شالوده جوهرگرایانه^{۱۵۲} آن را به

بلکه به طور عملی در سخن شفاهی بومی^{۱۴۱} نیز مفیدند. من استفاده از تصورات فرهنگی عامه‌پسند معاصر از جهش‌یافته‌ها را پیشنهاد می‌کنم، همچون آنهایی که در مجموعه فیلم‌های *آدم‌های/یکس* می‌توان یافت. [چرا که] به عنوان یک نقشه مفهومی^{۱۴۲} از هویت، اصلاحیه‌ای در دسترس و عملی^{۱۴۳} بر نخبه‌گرایی آکادمیک^{۱۴۴} پژوهش‌های سنتی هویت ارائه می‌کند. [به علاوه]، واژگان شفاهی بومی منعطفی^{۱۴۵} برای به حساب آوردن ویژگی‌های جابه‌جاشونده^{۱۴۶}، یا تغییریابنده^{۱۴۷} هویت در اختیار می‌گذارد. استعاره جهش‌یافته به طور منحصر به فرد به گونه‌ای ساخته شده است که تجسدیافتگی هویت را مدنظر قرار دهد و مبتنی بر یک نظام زبانی عملی و مولد باشد.

مفهوم‌سازی هویت جهشی

من برای نظریه‌پردازی هویت به عنوان [پدیده‌ای] جهشی، بر تحلیل فرهنگی دو نمایش فرهنگی عامه‌پسند پرطرفدار جهش^{۱۴۸}، به طور خاص، [مجموعه فیلم‌های] *آدم‌های/یکس* و مجموعه تلویزیونی *قهرمانان* تکیه می‌کنم [۱]. [مجموعه] فیلم‌های *پرفروش آدم‌های/یکس* مبتنی بر «سری کتاب‌های کمیک استریپ پرفروش در تاریخ رسانه» هستند (بارون^{۱۴۹}، ۵۲: ۲۰۰۳). به طور همزمان، *قهرمانان* طرفداران زیادی در ان بی سی^{۱۵۰} پیدا کرد و به رغم جایگاه لغزنده‌اش در نظرسنجی‌ها، پس از استقبال خوبی که در نخستین فصل پخش داشت، طی چهار سال گذشته همیشه از طریق محتوای برخطش^{۱۵۱} در حداقل فصول فصول نمایش، در همه رسانه‌های

ارتباطی^{۱۵۲} حاضر بوده است. هر دو محصول، استمرار جریان فرهنگی (و سودآوری) جهش‌یافته‌ها را در جریان اصلی فرهنگ نشان می‌دهند و بر استعاره‌ای روایی^{۱۵۳} اتکا دارند که در آن فاعلیت‌های انسانی و هویت‌ها فقط به وسیله تخیل محدود شده‌اند. من در حالی که ممکن است در این باره بحث داشته باشم که پتانسیل آزادی‌بخش^{۱۵۴} چنین ضرورت [خط] داستانی^{۱۵۵} بسیار دور از آن چیزی است که در این متون محقق شده، [اما] کماکان گسست‌های گفتمانی^{۱۵۶} مستعد اشکال مسلط و ظالمانه نظریه‌ها و گفتمان‌های هویت باقی می‌مانند. در حال حاضر هدف من پرداختن به جزئیات ویژگی‌های این رویکرد به هویت به عنوان [پدیده‌ای] جهشی است و این که چطور این دیدگاه نظری، فواید رویکردهای تقاطعی، بلورین و سرهم‌بندی را یکپارچه می‌سازد. با بر چشم گذاشتن عینک جهشی، هویت را همچون چیزی می‌بینیم که با ویژگی‌های تحول، چندگانگی، تجسد و عاملیت مشخص شده است. هر کدام از این جنبه‌های جهش، قوت‌هایی دارد که برای پاسخ به مسائلی که نظریه هویت امروزه با آن مواجه است، مفیدند.

پیش از حرکت به سوی این چهار ویژگی جهش‌یافته‌ها، مهم است که رابطه میان جهش‌یافته‌ها به عنوان پدیده‌های فرهنگی عامه‌پسند^{۱۵۷} و هویت جهشی را به عنوان یک نظریه مشخص کنیم. جهش در فرهنگ پاپ^{۱۵۸}، پدیده‌ای اجتماعی^{۱۵۹} است. جهش‌یافته‌ها - به مثابه موجوداتی مجزا^{۱۶۰} - هیچ‌گاه کاملاً به تنهایی عمل نمی‌کنند؛ آنها در اجتماع و در

رابطه با دیگر جهش یافته‌ها وجود دارند. دیدگاه جهشی نسبت به هویت باید در این سطح از رابطه‌ای بودن^{۱۶۱} نیز ترسیم شده باشد. هویت جهشی ما را به ملاحظه هویت و افراد به عنوان ترکیبی از جهش یافته‌ها یا فاعلیت‌های چندگانه سوق می‌دهد. فرد تاریخی^{۱۶۲} سادگی جهش یافته نیست؛ بلکه وی با قدرت خود و با روابطی پیش‌بینی‌ناپذیر با دیگران، ترکیبی از چندین و چند جهش یافته - تیمی از فاعلیت‌ها - است که هر کدام جابه‌جا می‌شود و ریختی می‌یابد. هویت همچون *آدم‌های /یکس* شبیه تیمی از جهش یافته‌هاست. فاعلیت‌های خاص ممکن است که با جهش یافته‌های فردی همچون استورم^{۱۶۳} (شاید با دلالت بر تحصیل^{۱۶۴}) یا سایکلاپس^{۱۶۵} (به عنوان جنس) بازنمایی شوند. از این دیدگاه نظری، به رغم فانتزی‌های کودکی، هر یک از ما ابرقهرمانی خاص^{۱۶۶} نیستیم یا به طور استعاری به وسیله جهش یافته‌ای خاص^{۱۶۷} بازنمایی نشده‌ایم. بلکه هویت ما مشابه *قهرمانان آدم‌های /یکس* است که به صورت جمعی از جهش یافته‌ها - فاعلیت‌های منحصر به فرد همچون یک تیم متحد و ستیزه‌جو عمل می‌کنند.

تحول

جهش، کلید تحول ماست. [جهش] ما را به رشد و نمو از یک ارگانسیم تک‌سلولی^{۱۶۸} به گونه‌های مسلط^{۱۶۹} در این سیاره توانا ساخته است. این فرایند آرام است و به طور طبیعی هزاران هزار سال وقت می‌گیرد. اما هر چند هزاره، تحول به جلو می‌جهد (پروفسور چارلز خاویر^{۱۷۰}، *آدم‌های /یکس*؛ سینگر^{۱۷۱}، ۲۰۰۰).



تحول فرایندی ناقص و اغلب شدید است: مبارزه‌ای میان آنچه وجود دارد و آنچه باید به دنیا بیاید (دکتر موهیندر سورش^{۱۷۲}، «نیمه‌های بهتر^{۱۷۳}»، *قهرمانان*؛ کرینگ، آرکوش و هم^{۱۷۴}، ۲۰۰۶).

جهش به طور تصورناپذیری با تحول پیوند دارد؛ واقعیتهایی که به طور باورنکردنی اکتشافی^{۱۷۵} و در عین حال، مسئله‌ساز^{۱۷۶} است. [این واقعیت] در تمجیدش از بالقوگی^{۱۷۷}، اکتشافی است [۲]. [و در عین حال، این واقعیت] در پیوندهای دلالت‌کننده ضمنی^{۱۷۸} اش با نظریه تحولی^{۱۷۹}، مسئله‌ساز است. همان طور که در اینجا به کار گرفته شد، سودمندی مفهومی تحول از بازنمایی تغییر و حرکت توسط آن، [و به عبارت دیگر] آیندگی^{۱۸۰} آن ناشی می‌شود. من تلاش نمی‌کنم که هویت را در کدگذاری ژنتیک^{۱۸۱} یا جوهرگرایی زیست‌شناسانه^{۱۸۲} قرار دهم؛ بلکه هدف من بازمفصل‌بندی^{۱۸۳} تحول است آنچنان که سرشت همیشه در فرایند^{۱۸۴} هویت را نمادین سازد. مثال‌هایی از زیست‌شناسی یا ژنتیک فقط به عنوان استعاره‌ها و مشابه‌سازی‌ها^{۱۸۵} [می‌توانند] عمل کنند، و نه به عنوان معادل‌هایی دقیق^{۱۸۶}.

به رغم جایگاه مفروض فرد در تحول در برابر آفرینش، مشکل بتوان این جهان و نوع انسانی را که در طول تاریخ تحول یافته یا تغییر کرده است، انکار کرد. تحول برای بهتر شدن یا بدتر شدن و هر دو هم اغلب همزمان اتفاق می‌افتد. ما در درون آخرین نسل حرکت کرده‌ایم، جابه‌جا شده‌ایم و به طور اجتماعی و ژنتیکی رشد و نمو نموده‌ایم. در طیفی از رسانه‌های

ارتباطی و آداب و اعمال پیشرفت‌هایی رخ داده است. از نوشتن با ماشین تحریر به [نوشتن با] کامپیوتر [و از نوشتن با کامپیوتر] به [نوشتن با گوشی تلفن همراه] بلک‌بری^{۱۸۷} تکامل پیدا کرده‌ایم. این تحول برای برخی، همراه با لذت و سعادت تکنولوژیک تجربه شده است، حال آن که دیگران با مدادی در دست - در حالی که در تمام مسیر جنگیده‌اند - مجبور به همراهی شده‌اند. نرخ مشابهی از تغییر را هم می‌توان در کدگذاری ژنتیک ما مشاهده کرد. «هر زوج پایه^{۱۸۸} ژنوم انسانی^{۱۸۹} در تازه‌ترین نسل از ساکنان جهان به طور متوسط ۲۴۰ بار جهش یافته است» (لروا^{۱۹۰}، ۱۶، ۲۰۰۳). به سخن (کلیشه‌ای) دیگر، تنها چیزی که ثابت باقی می‌ماند، تغییر است. سرعت تغییر ممکن است تغییر کند، اما فرایند آن به طور ثابت در جریان است؛ کما این که ما [در جریان تغییر] هستیم.

در نظر گرفتن هویت به عنوان جهش، اقرار به پویایی آن است. هویت ایستا یا پایدار نیست؛ طی زمان و فضا تغییر می‌کند. برخی از این جابه‌جایی‌ها، پیشرفت‌هایی آرام در طول زندگی فرد است. رابطه میان خود و فاعلیت‌های سنی^{۱۹۱} به نمایش چگونگی تحول هویت در طول زمان کمک می‌کند. هویت فرد به عنوان [یک بچه] پنج‌ساله با هویت او به عنوان [یک آدم] سی و پنج‌ساله بسیار تفاوت دارد. با این حال، این جابه‌جایی‌ها به آرامی و روز به روز رخ می‌دهند، [و] فقط، در نادر مناسبت‌های مهم فرهنگی نشان‌گذاری شده‌اند.^{۱۹۲} ما در ۶ [روزگی] نسبت به ۱۰، ۱۳، ۱۸، ۲۱ یا ۲۹ [روزگی] و [نسبت به] ۳۶۴ روزگی، به طور متفاوتی مخاطب قرار

دختر فلانی مخاطب قرار می‌گیرد. در حالی که آن فاعلیت‌ها دگرگون شده‌اند و آنان، دیگر آنچه زمانی بودند، نیستند. مخاطب قرار گرفتن به عنوان بچه، فرزند، یا دودمان، اکنون جور دیگری است و با آن طوری که بود متفاوت است. آثار این مخاطب قرار گرفتن متفاوت^{۲۰۰} را پیشاپیش نه می‌توان پیش‌بینی کرد و نه می‌توان از پیش دانست که چگونه این فاعلیت دگرگون شده بر دیگر فاعلیت‌ها تأثیر گذاشته و از آنها تأثیر می‌پذیرد.

تحول در مقیاس^{۲۰۶} نیز به همان اندازه سرعت، تغییر می‌کند. در حالی که بعضی از این حرکت‌ها منجر به دگرگونی‌های ریشه‌ای هویت‌ها می‌شوند، ریز حرکت‌های^{۲۰۷} لحظه به لحظه و از زمینه‌ای [دیگر] هم وجود دارند. از بسیاری جهات، این امر شبیه مفهوم تفاوت^{۲۰۸} دریدا^{۲۰۹} (۱۹۸۲) است. درست همان طور که معانی نشانه‌ها^{۲۱۰} از طریق تفاوت با دیگر نشانه‌ها پیوسته به تعویق می‌افتد^{۲۱۱} و شکل می‌گیرد^{۲۱۲}، هویت‌های ما نیز به همین ترتیب [به تعویق می‌افتند و شکل می‌گیرند]. احساس ما از خود تا اندازه‌ای مبتنی است بر تفاوت‌های با دیگران و جداکردن خودمان از فاعلیت‌هایی خاص. برخی از جهش‌یافته‌ها هستند که یا نمی‌خواهند یا نمی‌توانند در تیم هویت ما بجنند. همان طور که پیوسته از طریق ایدئولوژی‌ها و فاعلیت‌ها مخاطب واقع می‌شویم و از ما می‌خواهند که توضیح دهیم، معنای هویت فرد نیز در هر نقطه‌ای در زمان یا فضا همچنان که فرد انتظار مخاطب قرار گرفتن‌های آینده را می‌کشد، نامتعین^{۲۱۳} است. معانی این تفاوت‌ها و هویت

گرفته‌ایم.^{۱۹۳} ما به طور رشدیابنده‌ای، دقیقه به دقیقه و روز به روز پیرتر [می‌شویم]؛ یعنی، فاعلیت سنی^{۱۹۴} و هویت‌های ما [-] که فاعلیت سنی ما [کمک می‌کند] تا آنها را [درست کنیم^{۱۹۵} [-] دائماً در حال رشد و نموند. این فرایند آرام و یکنواخت^{۱۹۶} است و عموماً به طور فعال همچون بخشی از هویت ما نشان‌گذاری نشده بخشی که همیشه در فرایند است و هیچ گاه به طور کامل پایدار یا ته‌نشین شده^{۱۹۷} نیست. در نتیجه، تغییرات روزانه سن طی هر افزایش، به طور ریشه‌ای هویت ما را تغییر نمی‌دهد. فاعلیت سنی به ندرت بخشی فعال از تیم جهش‌یافته‌های ماست.

در جاهای دیگر، تحول می‌تواند به سرعت پیش رود. بعضی از دانشمندان به بیماری‌های همه‌گیری^{۱۹۸} چون طاعون خیارکی^{۱۹۹} به عنوان مدرک توانایی تحول بر جهش رو به جلو در پیوندها اشاره کرده‌اند (سایمون^{۲۰۰}، ۱۲۷: ۱۹۹۹). برای هویت، این تغییر می‌تواند بدون درنگ^{۲۰۱} اتفاق بیفتد، مانند هنگامی که محبوبی به ناگاه می‌میرد. وقتی بچه‌ای یکی از دست می‌دهد، هویتش در آن واحد به طور ریشه‌ای تغییر می‌کند. باتلر این گونه نظریه‌پردازی کرده است که در این لحظات، ما به کنار خودمان^{۲۰۲} پرتاب شده‌ایم؛ ما «دستخوش دگرگونی^{۲۰۳}‌ای می‌شویم که به تمامی با نتیجه آن چیزی است که پیشاپیش نمی‌توانیم دریا بیم» (۱۸: ۲۰۰۴). این فرایند دگرگونی^{۲۰۴} در کسری از ثانیه شروع می‌شود، چرخشی بی‌اختیار در مسیرهایی که نمی‌توان پیش‌بینی کرد. در این مثال، فرد هنوز به عنوان بچه، به عنوان پسر فلانی، به عنوان

ما همچون یک کل^{۲۱۴} به تعویق می‌افتند. نظریهٔ جهشی بر حرکت‌های هویت^{۲۱۵} و حرکت‌های در هویت^{۲۱۶} با سرعت‌های متغیر و در طول هر تعداد واقف است. ما و هویت‌هایمان پیوسته در حال جهش یافتیم.

نظریهٔ هویت جهشی با اتکا بر پسااختارگرایی، درگیر فهم جهش‌ها، زمینه‌های آنها و معنای آنهاست. هر هویت وقفه‌ای گذرا در میانهٔ فاعلیت‌های تعویقی بی‌پایان و تفاوت‌های فاعلیت‌هاست. هویت جهشی نیازمند توجه به نقطهٔ آرامش به طور متناقض‌نمایانهٔ موقتی و در عین حال، ته‌نشین شده جهش این فاعلیت‌هاست پیش از آن که هویت دوباره جهش یابد. بدین ترتیب، فاعلیت‌های جهش‌یافته به همان اندازه محصولات جهش‌اند که بخشی از فرایند جهش، ملاحظهٔ هویت به شکل جهشی از طریق این لنز نظری، منتقدان را برمی‌انگیزد که پرسند: روابط، تلافی‌ها^{۲۱۷} و تناقض‌ها در میان تحولات و هویت‌ها کدام‌اند؟ خانهٔ پرش را در نظر بگیریم، این بازشکل‌گیری ثابت^{۲۱۸} هویت با ساخت مفهوم سست‌بنیادی از خود، مخاطرهٔ لغزش پسامدرن‌گرایی بودریاری^{۲۱۹} را همراه دارد (بودریار^{۲۲۰}، ۱۹۸۸؛ بست و کلنر^{۲۲۱}، ۱۹۹۱). از یک جایگاه پسااختارگرایی تصدیقی^{۲۲۲}، ویژگی هویت حرکت و ناپایداری است، در حالی که به طور عملی، باید به گونه‌ای عمل کنیم که اگر پایدار بودیم [عمل می‌کردیم]. ما در پی بازسازی هویت‌های مرجح^{۲۲۳} ترکیب شده از فاعلیت‌هایی هستیم که در گذشته به خوبی به ما خدمت کرده و به خوبی و سازگار با یکدیگر به سر برده‌اند. ما می‌کوشیم تا به شکل‌گیری آن هویت‌هایی که

به ما در مفهوم ساختن جهان و زمینه‌های بدون درنگ ما یاری می‌رسانند، ادامه دهیم. دو فایدهٔ اولیه از کاربرد این ویژگی‌های تحول برای هویت جهشی نشئت می‌گیرد. نخست، هویت یک فرایند است. تمجید^{۲۲۴} از هویت تاکنون همیشه [به معنای تمجید] یکی از [سه مفهوم] حرکت، توسعه و تحول [بوده] است. شناسایی هویت جهشی به عنوان [چیزی] تحولی، متضمن آن نیست که همیشه رو به جلو و به تعبیری داروینی^{۲۲۵} در مدل «بقای اصلح^{۲۲۶}»، به سوی آرمانی متمدن^{۲۲۷} روان باشد. جهش و هویت جهشی ضرورتاً در یک جهت مثبت، مفید یا حتی جدید حرکت نمی‌کند. ممکن است که جهش، برگشت به جایگاه پیشین باشد. جهش می‌تواند در هر جهتی حرکت کند، توسعه یابد، یا رشد و نمو نماید که به فایدهٔ دوم می‌انجامد. این نظریه، قدرت نشان دادن حرکت جریان‌ها، نیروها و انرژی‌ها را در درون هویت‌ها و ردیابی خطوط پرواز و مسیرهای خود را دارد (دلوز و گاتاری، ۱۹۸۷).

تعدد

هرگاه ما آنچه در درون قرار دارد با آغوش باز بپذیریم، [آن‌گاه] پتانسیل ما حد و مرزی نمی‌شناسد. آینده پر از وعده و وعید، [و] حال مملو از انتظار است (دکتر موهیندر سورش، «ثابت^{۲۲۸}»، *قهرمانان*؛ کرینگ و دیگران، ۲۰۰۶). شما لوگان^{۲۲۹} را می‌بینید، [پس] ما آن قدر که فکر می‌کنید تنها نیستیم (پروفسور چارلز خاویر، *یکس‌تو: یکس - من بی‌نهایت*^{۲۳۰}؛ سینگر، ۲۰۰۳). در اعماق مدرسهٔ خاویر^{۲۳۱} برای جوانان با استعداد [جهش‌یافته^{۲۳۲}]، در پایگاه عملیات

شده‌اند. این نمایش تصویری در همه این مجموعه‌ها تکرار می‌شود و بی‌وقفه، سرشت رابطه‌ای و پیوسته^{۲۳۷} جهش‌یافته‌ها را بر جسته می‌سازد.

صرفاً تعداد معدودی جهش‌یافته در تنها مدرسه^{۲۳۸} وستچستر وجود ندارد؛ آنان به صورت ایزوله در اتاق‌های دفتر کار ژاپنی وجود ندارند. میلیون‌ها از این صورت‌های تجسدیافته وجود دارد که در سراسر جهان پخش شده‌اند و همیشه با یکدیگر در ارتباط‌اند. گاهی اوقات این ارتباطات شناخته شده‌اند؛ در باقی اوقات این پیوندها مبهم‌اند. صرف‌نظر از چگونگی بروز این همراهی‌ها، یک جهش‌یافته همیشه در رابطه با دیگر جهش‌یافته‌هاست. جمعیت کثیری از چنین جهش‌یافته‌هایی وجود دارد و در عین حال، برای تعداد به‌طور نامحدودی بیشتر از جهش‌یافته‌ها، همواره این پتانسیل موجود است. این تعدد و رابطه‌ای بودن، منابع قدرت و امیدند. در نظریه^{۲۳۹} هویت جهشی، تعدد در سطوحی عمل می‌کند. مؤلفه^{۲۴۰} جهشی هویت تا حدودی قابل اسناد به جهش یافتن فاعلیت‌هایی است که هویت‌ها به‌طور پیوسته بر آنها (باز) ساخته می‌شوند. این چیزی است که ما ممکن است جهش درونی یا [جهش] ژنتیکی هویت بنامیم. دسته‌های کلی فاعلیت مثل نژاد، طبقه، جنس، جنسیت و امثال آنها باقی می‌مانند و حال آن که هر جایگاه خاص فاعلی که در آنجا خانه‌ای سست‌بنیاد^{۲۳۹} محسوب می‌شود، بدون هیچ نقطه^{۲۴۱} اتکایی اشغال شده است. این [خانه] می‌تواند - و اغلب هم چنین رخ می‌دهد - بازسازی یا نوسازی^{۲۴۲} شود، یا این که در یک لحظه^{۲۴۳} اشرف

آدم‌های ایکس، اتاقک کاملاً کروی‌شکلی قرار دارد که سربرو^{۲۳۳} نامیده می‌شود. در /یکس‌تو: /یکس - من یونایتد (سینگر، ۲۰۰۳) ولورین^{۲۳۴}، پروفیسور ایکس را تا درون سربرو تعقیب می‌کند. آن دو در مسیر باریک و تاریک - روشنی به سمت مرکز گرد و فلزی محفظه پایین می‌روند. پروفیسور ایکس با استفاده از سربرو از نظر روانی^{۲۳۵} با همه^{۲۳۵} آدم‌های زنده اعم از جهش‌یافته و انسان ارتباط برقرار می‌کند. در حالی که پروفیسور ایکس تلاش می‌کند رد جهش‌یافته‌ای را که به رئیس جمهور [ایالات متحده آمریکا] حمله کرده است، بزند، عملاً^{۲۳۶} و ناخواسته^{۲۳۶} ولورین را آموزش می‌دهد. جهان روی دیوارهای منحنی سربرو که پروفیسور و ولورین را احاطه کرده و [در قعر انحنای خود] آنان را کوتوله ساخته است، نورهای سفید برای نمایش دادن جمعیت جهانی جهش‌یافته‌ها به نورهای قرمز تبدیل می‌شوند. پروفیسور ایکس در این تصویر، دامنه^{۲۳۷} گسترده و پتانسیل‌های جهش را آشکار می‌سازد: به معنای دقیق کلمه، جهانی از امکانات وجود دارد.

این جهان، دیوار آپارتمان دکتر سورس را در [مجموعه تلویزیونی] *قهرمانان* می‌پوشاند (کرینگ و دیگران، ۲۰۰۶). جهش‌یافته‌های شناخته شده به جای نورها با سنجا^{۲۳۶} نشان‌گذاری شده‌اند. در حالی که ممکن است پروفیسور ایکس در جهان خود نسبت به سنجا^{۲۳۶}‌های روی نقشه دکتر سورس، نورهای بیشتری داشته باشد، با این حال، در این روش استفاده از سنجا^{۲۳۶} فایده^{۲۳۶} عمده‌ای وجود دارد: همه^{۲۳۶} سنجا^{۲۳۶}‌ها با رشته‌های نخی به هم متصل

کنار گذاشته شود. به دیگر سخن، چندین فاعلیت وجود دارد که هویت فرد را می‌سازند و هر فاعلیتی نیز خود جهش‌یافته‌ای در حال جهش^{۲۴۱} است.

برای نمونه، بگذارید به شخصیت پیتر پترلی^{۲۴۲} در *قهرمانان* به عنوان توضیح روشنگری از فاعلیت پردازیم. «دی‌ان‌ای^{۲۴۳} خاص پیتر مثل رنگ‌های به کار رفته در یک قطعه موزاییک امکان شکل گرفتن مخلوطی را می‌دهد که برای تقلید قابلیت‌های افراد دور و برش، [ترکیب رنگ‌های] خود را از نو مرتب می‌کند» (کرینگ و دیگران، ۲۰۰۶، «ثابت^{۲۴۴}»). هرگاه [پیتر] با دیگر جهش‌یافته‌ها مواجه می‌شود، عین اسفنج قدرت آنان را جذب می‌کند. به عنوان جایگاه فاعلی منفرد، پیتر همان طور که درک بالاتری از قدرت‌های جهش‌یافته‌اش و کنترل بیشتری بر آنها پیدا می‌کند، تغییر می‌کند و عوض می‌شود، بدین ترتیب، همیشه در حال شدن^{۲۴۵} است. به علاوه، سرشت وجودی پیتر تحت نفوذ تعامل با دیگر جهش‌یافته‌ها - فاعلیت‌هاست. از این رو، دائماً با هر مواجهه تغییر می‌کند و به انطباق با شکل جدیدش ادامه می‌دهد. برای دیگران ممکن است این تأثیر صرفاً موقت باشد، کما این که برای شخصیت راگ^{۲۴۶} در *آدم‌های* /یکس این گونه است. راگ می‌تواند قدرت دیگر جهش‌یافته‌ها را با لمس کردنشان جذب کند؛ با این حال، اثر آن فقط برای مدت کوتاهی دوام دارد.

بنابراین، هویت جهشی [هم] جهش‌های دائمی و [هم جهش‌های] موقت را به حساب می‌آورد. این امکانات و پتانسیل‌ها برای

فاعلیت‌ها در نظریه هویت جهشی در نظر گرفته شده‌اند. در حوزه نژاد، شخصی را می‌توان به عنوان سفید[پوست] مخاطب قرار داد، اما [با این حال]، چندین امکان برای این فاعلیت منفرد وجود دارد. آنچه فاعلی سفید[پوست] بودن معنا می‌دهد به زمینه‌های موقتی، فضایی، فاعلی و اجتماعی مشروط است. به عبارت دیگر، درست مثل پیتر و راگ، آنچه سفید[پوست] بودن معنا می‌دهد به دیگر فاعلیت‌هایی بستگی دارد که این سفیدپوستی^{۲۴۷} با آنها در تعامل است. قدرت‌ها و ضعف‌های سفیدپوست بودن وقتی با [جزو] طبقه کارگر^{۲۴۸} بودن در دیترویت^{۲۴۹} همراه شود (هرتینگن^{۲۵۰}، ۱۹۹۷) در مقایسه با وقتی که با زن بودن^{۲۵۱} در کالیفرنای شمالی^{۲۵۲} همراه شود (فرانکنبرگ، ۱۹۹۳)، تغییر می‌کنند. در این حالت، تعدد درونی - یا سرشت متفاوت و متغیر فاعلیت‌ها - منتقد را به پرسش‌های خاصی هدایت می‌کند. برای مثال، ممکن است درباره سفیدپوست بودن پرسد: چه جهش‌یافته‌ها یا فاعلیت‌های دیگری با سفیدپوست بودن در این ماجرا تعامل دارند؟ این فاعلیت‌ها چگونه سفیدپوست بودن را در این زمان و فضا دگرگون می‌سازند یا تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ چه تاریخی [از تأثیر و تأثر] میان آنها وجود دارد؟ چه تعدادی از آنها وجود دارد؟

در عین حال، سطحی بیرونی یا گونه‌پدیداری^{۲۵۳} وجود دارد که در آن [سطح] می‌توانیم به جهش به عنوان [چیزی] چندگانه^{۲۵۴} بنگریم. این صورت‌های به طور خارجی تجسدیافته تغییر یافته و تغییرپذیر است که از بیرون، اما بر اساس ترکیب‌هایی از تعدد درونی،

اعمال قدرت کند. در *آدم‌های/یکس* ۳ (رتنر^{۲۶۷}، ۲۰۰۶)، آیسمن و پایرو مکرراً با هم درگیرند. این تنش در نبرد آخر به اوج می‌رسد که علیه یکدیگر از قدرت‌های یخ و آتش استفاده می‌کنند. این ستیزه^{۲۶۸} در زیست هویت^{۲۶۹} [چیز] غیرعادی نیست. آلن^{۲۷۰} (۱۹۹۸) زمینه آکادمیک خاصی را توصیف می‌کند که در آن با فاعلیت‌های جنسی و نژادی‌اش به عنوان یک زن سیاه‌پوست، در جهتی مخالف [یکدیگر] مخاطب قرار گرفت. رویکرد جهشی به هویت، سازگار با چنین تنش‌هایی کوک شده است. به علاوه، هویت جهشی این امکان را می‌دهد که یک فاعلیت، فاعلیت دیگری را در برگیرد یا مصرف کند. در *تهرمانان*، سیلار^{۲۷۱} اغلب از قدرت‌هایش برای کشتن دیگر جهش‌یافته‌ها و به کارگیری قدرت آنان برای خودش استفاده می‌کند. در زندگی موقعیت‌هایی وجود دارند که در آنها یک فاعلیت ممکن است دیگر جایگاه‌های فاعلی را به محاق برد^{۲۷۲} و تحت الشعاع قرار دهد^{۲۷۳}؛ مانند هنگامی که محل چترجی^{۲۷۴} مکرراً وی را از طریق به محاق بردن دیگر جایگاه‌های فاعلی که او اشغال می‌کند، به عنوان مهاجری از آسیای جنوبی، «به طور ناگهانی، دوباره بومی^{۲۷۵}» می‌سازد (چترجی، ۱۰۵: ۲۰۰۲).

کار منتقد تعیین این موضوع است که کدام فاعلیت‌ها برای این تیم در این زمان درون این زمینه فضایی و تاریخی به کار گمارده شده‌اند. او همچنین باید اثر متقابل و روابط میان این فاعلیت‌ها را و این موضوع را که چگونه هر کدام از آنها طی تعاملاتشان تغییر می‌کند، به حساب آورد. قدرت هویت جهشی در توانش

دیده می‌شوند. تعدد در این سطح را می‌توان در تیم‌های جهش‌یافته دید. برای تشکیل یک تیم (هویت)، بسته به زمینه، می‌توان از تعداد زیادی جهش‌یافته (فاعلیت) استفاده کرد. هویت سرهم‌بندی شده^{۲۵۵} برای دوره‌ای از زمان وجود دارد اما همیشه می‌تواند از نو شکل داده شود.^{۲۵۶} در *آدم‌های/یکس*، سایکلاپس، جین^{۲۵۷}، استورم و ولورین با هم کار می‌کنند تا راگ را نجات دهند. مدت کوتاهی پس از آن، در *یکس-تو: ایکس - من یونایتد*، جین، استورم و ولورین با مگنتو^{۲۵۸} و میستیک^{۲۵۹} در نبردشان برای نجات پروفیسور ایکس، سایکلاپس و بچه‌ها، همراه می‌شوند. در این مأموریت، آیسمن^{۲۶۰}، راگ و پایرو^{۲۶۱} در جناحین منتظرند تا برای پیوستن به تیم احضار شوند. سومین فیلم [از مجموعه فیلم‌های *آدم‌های/یکس*]^{۲۶۲} دسته‌ای تازه از جهش‌یافته‌ها را معرفی می‌کند. با گستردگی جهان جهش‌یافته و پتانسیل جهش، ذاتاً هیچ حدی برای ظهور تیم‌های [جهش‌یافته] وجود ندارد. به همین ترتیب، هویت‌ها نیز تحت تأثیر ترکیبات فاعلیت‌های متغیرند.

از نظر هویت جهشی، این سازه^{۲۶۳} می‌تواند آشنا و خوشایند باشد، به ویژه اگر این ترکیب^{۲۶۴} به تناوب سرهم‌بندی شود. خیلی وقت‌ها سفیدپوست و مذکر مخاطب قرار دادن چنان در گفتمان اصلی به هم می‌آمیزند که تشخیص قدرت‌های سفیدپوست بودن و پدرسالاری از یکدیگر دشوار می‌گردد. بنابراین، معمولاً این گروه‌بندی‌ها^{۲۶۵} با تضاد^{۲۶۶} مشخص می‌شوند. فاعلیت‌ها همیشه با هم خوب کنار نمی‌آیند. یکی ممکن است در جهتی خلاف دیگری،

برای جلب توجه منتقد به سرشت به طور متقابل سازندهٔ فاعلیت‌ها و هویت‌ها نهفته است. این مستلزم نه فقط نگاه کردن به چند و چون خطوط پرواز و مسیرهای فاعلیت‌هایی است که یکدیگر را قطع می‌کنند یا گفتمان‌های غالب را بازتاب می‌دهند یا می‌شکنند، بلکه [مستلزم نگرستن به آن است که] آنها چگونه به طور بنیادی و مستمر یکدیگر را (باز) می‌سازند. فاعلیت‌ها ممکن است گسسته باشند، با وجود این، همان طور که پیتر نشان داده است، در عین حال می‌توانند با هم همپوشانی داشته باشند یا یکدیگر را تحت الشعاع قرار دهند.

قدرت دیگر این چارچوب نظری هویت، دیدگاه جهان‌شمول‌ساز^{۳۶} آن است (سجویک، ۱۹۹۰). همان طور که در اینجا مشخص شد، جهش به طور شگفت‌انگیزی انعطاف‌پذیر^{۳۷} است. از این رو، در بررسی هر تعدادی از پیکربندی‌های هویت یاریگر است. این امر، مبتنی بر فرایند گفتمانی ساخت هویت است و از این دیدگاه، ما همگی جهشی هستیم. این به معنای آن نیست که جهش‌های ما یکسان هستند یا حتی با هم جور در می‌آیند. «هیچ کس نمی‌تواند از این طوفان جهشی، به طور کامل بگریزد. اما - و این الزاماً درست است - ما همگی به طور یکسان تحت تأثیر این نیرو قرار نداریم» (لروا، ۱۸-۱۹: ۲۰۰۳). در درون نظم اجتماعی^{۳۸} جهش‌های خاصی می‌تواند آثار مادی و روان‌شناختی ویرانگری داشته باشند. با وجود این، هنوز هر جهشی با قدرت همراه است؛ قدرتی که می‌تواند نیرومند، ترسناک و مهیب باشد و در عین حال، قدرتی که می‌تواند



فاعلی فرد، در آن محل جهشی، ارزش، اعتبار، مقاومت و قدرت وجود دارد. برای برخی موافقان نظریه زاویه دید^{۲۸۹}، هویت‌های خاصی متشکل از جایگاه‌های فاعلی حاشیه‌نشین شده، قدرت‌های مهم‌تر یا بارزتر برای نقد اشکال فرهنگی غالب در اختیار دارند (کالینز^{۲۹۰}، ۲۰۰۴). جهش، آن دیدگاه را تنزل نمی‌دهد، گرچه در مقابل آن به صورت یک اصل^{۲۹۱} جهانی پایدار مقاومت می‌کند. بر اساس ویژگی‌های تعدد، هویت (که هم حاشیه‌نشین شده و هم برتری یافته است) باید با طیف دیگرگون بودن^{۲۹۲} مواجه شود. هویت جهشی از افراد می‌خواهد واریسی کنند که چه قدرت‌هایی دارند و چگونه این قدرت‌ها به شیوه‌هایی به طور ریشه‌ای و زمینه‌ای مشروط به وسیله هویت‌ها، تهیه شده و به کار گرفته شده‌اند.

تجسد

همه نمی‌تونیم به این سادگی روبه‌راه بشیم - [ولی آگه شدی، دیگه] روی مبل موول نمی‌دی (دکتر هنک مک کوی یا جانور وحشی^{۲۹۳}، آدم‌های/یکس: آخرین/ایستگاه؛ رتنر، ۲۰۰۶).

بدن من پیش از این که مغزم حتی بدون دانه چه اتفاقی می‌افته، کارهایی انجام می‌ده (مونیکا داوسون^{۲۹۴}، «جنگ یا پرواز^{۲۹۵}»، قهرمانان؛ کرینگ و دیگران، ۲۰۰۶).

به لحاظ زیست‌شناختی، جهش در فرایند تکثیر^{۲۹۶} دی‌ان‌ای رخ می‌دهد (سایمون، ۱۹۹۹). برخی از این دگرگونی‌ها^{۲۹۷} بر یک نوکلئوتید^{۲۹۸} اثر می‌گذارند، در حالی که دگرگونی‌های دیگر کل کروموزوم‌ها^{۲۹۹} را تغییر می‌دهند. لروا اظهار می‌دارد که با حسابی ساده، ژن‌های یک آدم بالغ

زیبا، راحت، شفافبخش و حتی باعث نجات و رستگاری فرد باشد. پروفیسور ایکس این پتانسیل را با این ادعا به روشنی بیان می‌کند که «هرگاه فردی قدرت زیادی به دست می‌آورد، استفاده یا سوءاستفاده از آن قدرت، همه چیز است. آیا برای خیری بزرگ‌تر خواهد بود یا برای اهداف شخصی یا هدف‌هایی مخرب؟ اینک این پرسشی است که باید همگی از خودمان بپرسیم. چرا؟ زیرا ما جهش یافته‌ایم» (رتنر، ۲۰۰۶).

هویت جهشی مبتنی بر مفهوم فوکویی قدرت است. از این رو، نشان می‌دهد که چطور قدرت «از یک آن به آن بعدی، در هر نقطه‌ای، یا به بیان دقیق‌تر، در هر رابطه‌ای از یک نقطه به نقطه دیگر، تولید می‌شود» (فوکو، ۱۹۹۰: ۹۳). پس در هر هویت جهشی، قدرت با نشئت‌گیری از طریق تأثیرات مشترک^{۲۹۹} فاعلیت‌ها در سطوح فردی و جمعی عمل می‌کند. هویت‌های جهشی همچنین به وسیله دارا بودن پتانسیل‌های مقاومت^{۲۸۰}، به وسیله دسترس‌پذیری^{۲۸۱} درگیر شدن^{۲۸۲} در اعمال فاعلی^{۲۸۳} مشخص می‌شوند: «اعمالی که در درون خطوط در دسترس فهم‌پذیر بودن^{۲۸۴} و بصیرت^{۲۸۵} بی‌معنا هستند» (بیسکر^{۲۸۶}، ۱۹۹۲: ۳۵۷). هویت‌های جهشی قطعاً ممکن است از جایگاه‌های فاعلی تشکیل شده باشند که بسیار فهم‌ناپذیر شوند، گرچه این یک پیش‌شرط^{۲۸۷} نیست. هویت جهشی برای واریسی اعمال هویت‌هایی تجهیز شده است که همیشه در درون ماتریس‌های^{۲۸۸} قدرت و مقاومت از پیش جای گرفته‌اند. من به نقش عاملیت در استفاده از این اعمال، در ادامه اشاره می‌کنم. اما اکنون، نکته مهم این است که صرف نظر از جایگاه‌های

معمولی متحمل ۲۹۵ جهش ژنتیکی شده است (لروا، ۲۰۰۳: ۳۵۵). به رغم نگاهت^{۳۰۰} اخیر ژنوم انسان^{۳۰۱} هنوز راه زیادی باقی است تا به درک زبان ژن‌هایمان - صرف نظر از قواعد دستوری که جهش‌ها وضع می‌کنند - نائل آییم.

ارتباط میان جهش و طرح ژنتیک^{۳۰۲} بدن انسان به آزمایشگاه‌های علمی محدود نمی‌شود. در جهان *قهرمانان*، جهش از طریق کدگذاری ژنتیک و متخصص ژنتیک مقیم [یعنی] دکتر موهیندر سورش، بیشتر اوقات با بدن پیوند دارد. بنابراین، پیوند میان جهش و ژنتیک با طرح این که جهش از والدین به بچه‌ها منتقل می‌شود، در خانواده‌های جهش‌یافته‌ها نیز بازنمایی شده است. برای *آدم‌های/یکس*، این ارتباط به ویژه از خلال بحث از ژن ایکس^{۳۰۳} برقرار شده است. این ژن عامل جهش است و از طریق [والد] مذکر به فرزندان انتقال می‌یابد (سینگر، ۲۰۰۳). امکان «مداوا^{۳۰۴}» برای سرکوب این ژن است که پی‌رنگ^{۳۰۵} لازم را برای ساخت فیلم آدم‌های ایکس ۳ می‌آفریند (رتنر، ۲۰۰۶). من این پیوند با بدن را در سطح سلولی^{۳۰۶} نه برای ساختن هویت از طریق جوهرگرایی زیست‌شناختی^{۳۰۷} بلکه برای نشان دادن ارتباط تنگاتنگ میان جهش‌یافته و ژنتیک و میان هویت و بدن در گفتمان فرهنگی ارائه می‌کنم.

جهش در فرهنگ عامه‌پسند، اغلب بیانی بدنی^{۳۰۸} می‌یابد. در برخی حالات، جهش‌یافته‌ها آشکارا در بیان ظاهری بروز می‌یابند: جهش ژنتیک به طور گونه‌پدیداری آشکار است. در جهان *آدم‌های/یکس*، جانور وحشی [یا دکتر مک‌کوی]، جهش‌یافته‌ای با قدرت،

زیرکی، بردباری و چابکی ابرانسان^{۳۰۹} است. این قدرت‌های بدنی در کالبد بزرگی پوشیده از خز آبی^{۳۱۰} وجود دارند. بدن‌های چنین جهش‌یافته‌هایی وضع جهش‌یافته‌شان را عوضی نشان می‌دهند. دیگران اغلب می‌توانند به عنوان انسان عبور و مرور کنند در حالی که حتی جهش‌شان را از طریق بدن‌هایشان نشان می‌دهند. جانور وحشی در نقل قول انتخابی بالا خطاب به استورم این موضوع را خاطر نشان می‌سازد که وی به خاطر توانش در عبور و مرور به عنوان زنی آفریقایی آمریکایی، به چه آسانی می‌تواند با سر و وضع انسانی انطباق یابد. با وجود این، هنگامی که استورم از قدرت‌های جهشی‌اش برای کنترل آب و هوا استفاده می‌کند، چشم‌هایش مات^{۳۱۱} می‌شوند. جین گری^{۳۱۲} و پروفوسور ایکس که از قدرت‌های ذهنی^{۳۱۳} حرکت دادن اجسام از راه دور^{۳۱۴} و ارتباط فکری از راه دور^{۳۱۵} برخوردارند، اغلب قدرت‌هایشان را از طریق ژست‌های فیزیکی بدن‌هایشان نمایش می‌دهند. در *قهرمانان* وقتی هیرو ناکامورا^{۳۱۶} زمان و فضا را دستکاری می‌کند چشم‌هایش لوچ^{۳۱۷} می‌شوند. برای جهش‌یافته‌های دیگر، قدرت، تنها از طریق ظاهر یا رفتار بدنی نمایان نمی‌شود. قدرت آنان بدن‌هایشان است. این جهش‌یافته‌ها شامل ولورین و بانو دث‌سترایک^{۳۱۸} [۳] در *آدم‌های/یکس* و کلر بنت^{۳۱۹}، پیترو پترلی و تاکزو کنزئی یا آدام مونرو^{۳۲۰} در *قهرمانان*، دارای این قدرت هستند که بدنشان را درمان یا ترمیم کنند. تماشاگران می‌بینند که ولورین دائماً به چهار میخ کشیده می‌شود، دچار بریدگی می‌شود و از ناحیه سر هدف گلوله قرار می‌گیرد، اما فقط خوش

بیرون از گفتمان^{۳۳۰}، نقد می‌شود (اش و دیگران، ۱۹۹۹؛ شیلینگ^{۳۳۱}، ۲۰۰۱). این نادیده انگاشتن بدن مادی فیزیکی، همین که تابع [گفتمان] است یا تماماً در گفتمان قرار می‌گیرد، بر این عقیده استوار است که ما فقط می‌توانیم چنین مادی بودن را از طریق گفتمان دریابیم. تنها راه برای این که بدنی به عنوان فاعلی قابل شناخت^{۳۳۲} یا مفعولی قابل فهم^{۳۳۳} وجود داشته باشد آن است که از طریق گفتمان وجود داشته باشد، درست همان طور که گفتمان‌های قدرت «در درون و از خلال زبانی که [آنها] را می‌سازد» مادی‌سازی می‌شوند (مک‌کرو^{۳۳۴}، ۱۰۲: ۱۹۸۹).

هویت جهشی تصدیق می‌کند که جایگاه‌های فاعلی از طریق گفتمان، برای ساختن بدن به عنوان چیزی قابل فهم عمل می‌کنند. این دیدگاه به تنهایی برای فهم فرایند (باز)ساختن هویت ناکافی است. هویت جهشی باید برای مادی بودن بدن به عنوان حامل، منشأ و مجرای فاعلیت‌ها حساب پس دهد. همان طور که زیپین^{۳۳۵} (۲۰۰۴) اظهار می‌دارد اشکال اجتماعی گفتمانی شامل فاعلیت‌ها، باید از جایی - از بدن‌هایی - نشئت بگیرند و از طریق چنین بدن‌هایی، طی دوره زمانی طولانی و درنوردیدن فضا به اوضاع فعلی ما منتهی شوند. هویت جهشی باید به رابطه میان بدن فیزیکی منفرد یک نفر، فاعلیت‌های چندگانه و فاعلیت‌های در حال دگرگونی که در رابطه با آن بدن وجود دارند و بدن‌های فیزیکی و اجتماعی مقدم بر آن [بدن] توجه کند. هویت‌های جهشی محققان را به واریسی بدنی واداشته‌اند که «بر روی مبل می‌ریزد.» به عبارت دیگر، بدن انضمامی^{۳۳۶}

بند می‌آید و پوستش ترمیم می‌شود. کلر از ارتفاعاتی می‌پرد که مرگش حتمی است، [اما نه تنها نمی‌میرد که] مشاهده می‌شود استخوان‌هایش زودتر از چشمانش ترمیم می‌شوند. بدن همه جهش‌یافته‌ها صرفاً حامل قدرت‌های آنان نیست، بلکه منشأ و مجرای آن نیز هست.

به هویت جهشی بازگردیم؛ این توجه به تجسد، به این نظریه اجازه می‌دهد با چالش‌های مهم در نظریه‌های گفتمانی هویت، همچون رابطه پیچیده میان هویت و بدن فیزیکی مادی، رودررو شود. از دیدگاهی پساساختارگرایانه، بدن همان طور که فاعلیت‌های چندگانه را نمادین می‌سازد و از طریق گذر گفتمان به بودن^{۳۳۱} خودش ساخته می‌شود، درمان می‌پذیرد و نظم می‌یابد، در درون چارچوب‌های گفتمانی بزرگ‌تری عمل می‌کند (و تحت عمل قرار می‌گیرد) (باتلر، ۱۹۹۳، ۱۹۹۹؛ فوکو، ۱۹۹۰). تمرکز فوکو بر پرسش‌های قدرت، دانش و فاعلیت به این اظهار او منجر می‌شود که: «هیچ چیزی در انسان (تأکید از فوکو است) - حتی بدن انسان - به اندازه کافی پایدار نیست تا به عنوان پایه خودشناسی^{۳۳۲} یا [مبنایی] برای درک دیگر انسان‌ها به کار رود» (فوکو، ۳۶۰: ۲۰۰۳). بعداً باتلر ادعا می‌کند که هیچ بدن مادی‌ای پیش از گفتمان وجود ندارد، ولی در عوض، موضوع «فرایند مادی‌سازی^{۳۳۳} است که طی زمان برای تولید اثر مرز^{۳۳۴}، ثبات^{۳۳۵} و صورتی^{۳۳۶} که ماده^{۳۳۷} می‌نامیم، تثبیت می‌شود» (باتلر، ۹: ۱۹۹۳). به رغم توجه استوار فوکو و باتلر به بدن در آثارشان، آن دو اغلب به خاطر بی‌توجهی به فیزیکی بودن^{۳۳۸} و مادی بودن^{۳۳۹} بدن‌ها در

نمی‌تواند از گفتمان حذف شود، اما در عین حال، این بدن به تمامی پر شده از گفتمان هم نیست.

از نظر هویت، رابطه میان گفتمان و مادی بودن در زندگی‌های روزمره ما دیالکتیکی^{۳۳۷} است و باید در تحقیقاتمان هم [دیالکتیکی] باشد (وود و کاکس^{۳۳۸}، ۱۹۹۳). وقتی دیدگاه‌های انضمامی و گفتمانی، به طور دیالکتیکی به بدن به گونه‌ای خاص اعمال شوند، بدن نه می‌تواند «لوحی سفید^{۳۳۹} باشد، و نه مکانی یکسره برساخته از رقابت و مرافعه» (مک‌کرو، ۱۹۹۸: ۳۱۹). برای مثال، هویت من به عنوان یک سفیدپوست مذکر همجنس‌خواه^{۳۴۰} روابط [زمینه‌ای] با بدن مادی من دارد. مثال، هویت جهشی، فرد را به شیوه‌هایی به طور همزمان دارای پیوستگی متقابل^{۳۴۱} و زمینه‌ای، هم از طریق گفتمان و هم از طریق تجسد، به مثابه موجودی جنسیت یافته^{۳۴۲}، جنس یافته^{۳۴۳}، جنسی شده^{۳۴۴} و نژادی شده^{۳۴۵} می‌نگرد. جایگاه‌های فاعلی نژادی و جنسی شده‌ای که من اشغال می‌کنم، در حالی که به طور گفتمانی ساخته شده‌اند، از طریق بدنم نیز مشهودند و در پاسخ به بدن من است که مرا با سفیدپوست بودن یا مذکر بودن مخاطب قرار می‌دهند، درست همان طور که بدن من با این شکل از خطاب شدن‌ها قابل فهم شده است. رفتار بدن من عموماً رابطه مرا با مردانگی^{۳۴۶} نشان می‌دهد، در حالی که رابطه من با فاعلیت همجنس‌خواه، اغلب کمتر از طریق بیان عام بدنی آشکار می‌شود. گرچه این فاعلیت‌ها به شیوه‌هایی خاص بدن مرا می‌تراشند و خطاب قرار می‌دهند، مادی بودن بدن من نیز چنان عمل

می‌کند که این پرس‌وجوها را با پیامدهایی متغیر امکان‌پذیر سازد.

مخاطب قرار گرفتن توسط این فاعلیت‌ها به عنوان فاعل همجنس‌خواه^{۳۴۷} ملازم بیشترین مخاطره^{۳۴۸} برای بدن مادی فیزیکی در درون اشکال گفتمانی معاصر دگرجنس‌گرا^{۳۴۹} و همجنس‌گریز^{۳۵۰} قدرت است (یپ، ۲۰۰۳). در عین حال، تلاقی این فاعلیت‌های جهش‌یافته خاص در درون بدن مادی فیزیکی منفرد، مجموعه‌ای خاص از محدودیت‌ها و فرصت‌های آموزشی^{۳۵۱} را فراهم می‌آورد (زینگشیم^{۳۵۲}، ۲۰۰۸).

برای منتقدانی که دیدگاه هویت جهشی را می‌پذیرند، ارتباط میان جهش و تجسد، موجب فراهم آمدن دو فرصت می‌شود. نخست، همان طور که روشن شد، این [ارتباط]، بحثی انعطاف‌پذیر درباره بدن گفتمانی و مادی را امکان‌پذیر می‌سازد. دوم، در پرتو تحول و تعدد، تجسد جهشی این فرصت را به هویت می‌دهد که در هر لحظه «احساس کند صلب، پایدار و باثبات است» (تریسی و ترثوی، ۱۸۶: ۲۰۰۵)، ولی بدون تپاندن^{۳۵۳} هویت درون «محفظه‌ای ساختاری^{۳۵۴} که به سادگی بخواهد درهم‌برهمی هویت را در درون شبکه‌ای فرمولی^{۳۵۵} منهدم سازد» (پوآر، ۱۲۸: ۲۰۰۵). جهش به طور قطع به بدن‌های مادی گره خورده است، اما این بدن‌ها هرگز موجودیت‌هایی^{۳۵۶} پایدار فیزیکی یا گفتمانی نیستند.

عاملیت

ما همگی خودمان را عامل‌های^{۳۵۷} سرنوشتان^{۳۵۸}



تلاش است تا جهش را از طریق درست کردن ماشینی کنترل کند که در انسان‌ها جهش ایجاد می‌کند. مگنتو ماشین را بر روی سناتور کلی^{۳۱} امتحان می‌کند که بدن سناتور، جهش اعمال شده را پس می‌زند و او می‌میرد. در یکی از نخستین صحنه‌های *آدم‌های ایکس: ایستگاه آخر* با آنجل^{۳۲} آشنا می‌شویم که می‌خواهد بال‌های جهش‌یافته‌اش را قطع کند. در چند صحنه بعد که ۱۰ سال گذشته است آنجل و بال‌هایش را می‌بینیم که چنان رشد کرده‌اند که او از ارتفاعات بلند می‌پرد و پروازکنان از مداوا دور می‌شود. *کل آدم‌های ایکس ۳* حول این مداوای ادعایی از جهش پایه‌ریزی شده و تلاش دیگری برای کنترل جهش است. درست پیش از نمایش فهرست عوامل و دست‌اندرکاران [تولید فیلم]، همین که می‌بینیم مگنتوی «مداوا شده» قدرت جهش‌یافته‌اش را باز می‌یابد، قدرت این مداوا هم تحلیل می‌رود. [اگر] از لنز هویت جهشی [بنگریم]،

تصور می‌کنیم: قادر بر تعیین قسمت^{۳۵۹} خودمان، اما آیا ما به واقع، اختیاری داریم که کی ترقی و صعود کنیم یا این که کی دچار زوال و نزول شویم؟ یا این که نیرویی بزرگ‌تر از نیروی ما، جهتمان را تعیین می‌کند؟ آیا تحول دست ما را می‌گیرد؟ آیا علم راه ما را مشخص می‌کند، یا خداست که مداخله می‌کند تا ما ایمن بمانیم؟ (دکتر موهیندر سورش، «به عقب نگاه نکن^{۳۶۰}»، *قهرمانان؛ کرینگ و دیگران*).

چین، تو بیش از اونی که بتونی تصور کنی، قدرت داری. سؤال اینه که تو این قدرت رو کنترل می‌کنی، یا اجازه می‌دی اون تو رو کنترل کنه؟ (پروفسور خاویر، *آدم‌های ایکس: ایستگاه آخر؛ رتنر، ۲۰۰۶*).

در میان همه رسانه‌های ارتباطی فرهنگی عامه‌پسند درمی‌یابیم که وقتی سر رشته به عاملیت و جهش می‌رسد، دیگر نه افراد می‌توانند آن را کنترل کنند و نه علم می‌تواند [آن را کنترل کند]. در *آدم‌های ایکس*، مگنتو در

می‌سازد» (بیسکر، ۳۵۷: ۱۹۹۲). فاعلیت‌ها، حتی خطا کارانشان، متأثر از روابط نیرو و مفصل‌بندی آنها هستند (همان).

این بدان معنا نیست که همه فاعل‌ها از عاملیت پرهیز دارند و اعمالشان معلول علل عدیده‌ای است. به قول بیسکر: «اگر چه اعمال فاعل عامد عازم توسط دستگاه یا میدان اجتماعی^{۳۶۱} مقدور می‌گردد، اما نمی‌توان او را صرفاً به طرح، برنامه و اجرای یک کد تقلیل داد» (همان: ۳۵۸). ما به عنوان افراد نمی‌توانیم فرایند جهش را کنترل کنیم؛ بنابراین، تا حد معینی، افراد عاملیت‌هایی را بر استفاده از قدرت‌های جهش یافته دارند. در مجموعه فیلم‌های *آدم‌های/یکس*، جهش یافته‌ها می‌آموزند قدرت‌هایشان را کنترل کنند. برای مثال، آیسمن وقتی می‌خواهد دما و یخ را دستکاری کند، [قدرت‌هایش] را کنترل می‌کند. مدیریت قابلیت‌های فرد جهش یافته در *تهرمانان* وقتی آشکار می‌شود که ناتان پترلی^{۳۶۲} اغلب به عنوان آخرین و تنها گزینه تصمیم به پرواز می‌گیرد. این امر ممکن است منتقدان را در به کارگیری نظریه هویت جهشی، به تحلیل این وضعیت هدایت کند که چگونه افراد عاملیت را بر هویت جنس‌دار شده و نژادی‌شان به طور برخط^{۳۶۳} یعنی جایی اعمال می‌کنند که این جایگاه‌های فاعلی توسط اجرای بدنی تعیین نمی‌شوند. این بنیان نظری همچنین نشان می‌دهد که چطور فاعلیت‌های معین، حتی در زمینه‌های تجسد یافته، منحصرأ از طریق گزینش بیان می‌شوند. برای مثال، در حالی که هویت فرد ممکن است شامل فاعلیتی ایمان‌مبنا^{۳۶۴} باشد، اما به کار گرفتن آن عضو جهش یافته تیم،

هویت‌های ما در درون نظام‌های بزرگ‌تری از هویت‌یابی^{۳۶۳} و فاعل‌شدگی^{۳۶۴} قرار دارند که افراد بر آنها کنترلی ندارند. ما در گفتمان جای داده شده‌ایم و در حالی که امیدواریم تأثیری بر محلمان در درون چارچوب‌های گفتمانی داشته باشیم - و حتی مقدار کمی از آن را به دست می‌آوریم - که ما را مخاطب قرار می‌دهد، نمی‌توانیم عاملیت کاملی بر آنها یا بر خودمان در درون آنها کسب کنیم. «شرایط گفتمانی به‌جا آوردن اجتماعی^{۳۶۵} [بر شکل‌گیری فاعل] مقدم است و آن را مشروط می‌گرداند: به‌جا آوردن، تبادل نظر برسد فاعل نیست، اما آن فاعل را شکل می‌دهد» (باتلر، ۱۹۹۳). باتلر در بحث جنس، آن را، اگر چه به یک اندازه قابل استفاده در دیگر فاعلیت‌هاست، همچون «عملی ابتکاری^{۳۶۶} در درون صحنه‌ای از محدودیت» توصیف می‌کند (باتلر، ۲: ۲۰۰۴). هر فاعلیت جهشی مجموعه محدودیت‌های دارای همپوشانی، تحریف‌کننده، تقویت‌کننده و متخالف را شکل می‌دهند. همزمان، این ماتریس، فزونی‌ها، شکاف‌ها و شکستگی‌های لازم برای اعمال ابتکاری و مقاومتی را تولید می‌کند که این مشاهده کمپیل^{۳۶۷} را شکل می‌دهد که «فاعلیت و عاملیت هر چه باشند، ساده یا خودآشکار^{۳۶۸}ند» (کمپیل، ۳-۴: ۲۰۰۵). این ماتریس قابل فهم بودن اعمال گفتمانی ابتکاری^{۳۶۹} و فاعل‌سازی به دست آمده در آن را مهار می‌کند. با این حال، از همان ماتریس است که مقاومت، مادی می‌شود، چرا که «بر آن فاعل‌هایی تقدم دارد که با رحل اقامت افکندن در آن فضا، ابزاری‌اند که مقاومت به وسیله آنها، ساختمان عمل^{۳۷۰} را فراهم

توصیف شده است: «احتمالاً برای بقیه عمر، ناتوان از تماس فیزیکی انسانی.» هرگاه پوستش، دیگران را لمس می‌کند، نیروی زندگی آنان را جذب می‌کند. ناتوانی راگ در کنترل این قدرت، چالش‌های جدی بر سر راه روابط عشقی او می‌آفریند، بوسه او می‌تواند به قتل برساند. این امر به موازات شیوه‌ای امتداد می‌یابد که بدان شیوه، هویت جهشی، فاعلیت‌های خاص را همچون چیزی کلاً خارج از فهم فرد، در نظر می‌گیرد. برای مثال، در زمینه‌های تجسد یافته، آنانی که به عنوان سفیدپوست دلالت دارند، نمی‌توانند استیضاحشان را به وسیله سفیدپوست بودن یا به وسیله قدرت‌ها و امتیازهایی کنترل کنند که به طور اجتماعی بر اساس رنگ پوست به آنان تعلق گرفته است (وارن ۲۰۰۱، ۳۸۲).

جهش‌یافته‌ها شاید بر فرایند جهش کنترل نداشته باشند، اما از طریق ابتکار زمینه‌ای، در به کارگیری قابلیت‌های جهششان، از عاملیت متغیری برخوردارند. همان طور که این مثال‌ها نشان می‌دهند، کنترل کامل نیست، اما کاملاً غایب هم نیست. عاملیت همان طور که کمپبل اظهار می‌دارد «هرزه ۳۸۳، یعنی ذاتاً ملون ۳۸۴، مبهم و برگشت‌پذیر ۳۸۵» است (کمپبل، ۲۰۰۵: ۲). نظریه جهشی این جایگاه ظریف را در زیست هویت اتخاذ می‌کند. در برخی زمینه‌ها، کنترل قابل ملاحظه‌ای بر بیان هویت‌هایمان داریم، اما به ندرت می‌توانیم بر این که آن بیان‌ها چگونه تفسیر شوند، کنترلی داشته باشیم. ما نمی‌توانیم تأثیرات فاعلیت‌هایمان و قدرت‌های جهش‌یافته آنها را کنترل کنیم؛ تنها می‌توانیم بر چگونگی به خط کردن آنها اعمال کنترل نماییم. از نظر

پیش چشم همه سر کلاس درس، اغلب انتخابی [خود] آگاه ۳۷۰ است.

ظاهر عاملیت می‌تواند لغزنده و بی‌ثبات ۳۷۱ باشد. جهش‌یافته‌ها زمان‌هایی می‌توانند نا [خود] آگاهانه ۳۷۲ از قدرت‌هایشان استفاده کنند، مثل وقتی که استورم مضطرب، باعث ابری شدن آسمان‌ها می‌شود. در مقیاسی عظیم‌تر، در *آدم‌های ایکس: ایستگاه آخر*، وقتی خشم بر فینیکس ۳۷۸ غلبه می‌کند و به تخریب منجر می‌شود، انتساب عاملیت به اعمالش پرسش‌برانگیز می‌گردد. بدین ترتیب، دیدگاه هویت جهشی با عاملیت محدودی تنظیم می‌شود که فرد بر آثار و پیامدهای جایگاه‌های فاعلی‌اش دارد. گینگریچ - فیلبروک ۳۷۹ تأسف می‌خورد که به رغم بیزاراش برای بازآفرینی مردانگی، «به خاطر بسیاری از چیزهایی که در گرو می‌مانند: [یعنی] حیات، میل و قابل فهم بودن ارتباطی» (گینگریچ و فیلبروک، ۲۰۰۶: ۱۹۹۸)، باید در چنین فرایندی شرکت کند. عاملیت و فاعلیت‌ها «به وسیله عناصر مادی و نمادین زمینه و فرهنگ ترکیب و مقید شده‌اند» (کمپبل، ۲۰۰۵: ۳).

برای اغلب جهش‌یافته‌ها، اعمال عاملیت بر قدرت‌هایشان، فرایندی یادگیرنده ۳۸۰ است. وقتی برای نخستین بار تد اسپراگ ۳۸۱ را در *قهرمانان* می‌بینیم، جهش او موجب قتل زنش می‌شود چرا که نمی‌تواند پرتوافکنی‌اش را کنترل کند. با گذشت زمان می‌آموزد که آرامش خود را حفظ کند، اما هنگامی که هیجان زده می‌شود، پرتوافکنی‌اش زبانه می‌کشد. دیگر جهش‌یافته‌ها هرگز به این سطح از کنترل دست نمی‌یابند. در *آدم‌های ایکس* (سینگر، ۲۰۰۰) راگ این گونه

در تحقیقات هویت با واژگانی انعطاف‌پذیر و عملی ساخته می‌شود.

اگر این داستان «خود» وصله‌های ناجوری داشته باشد، قطعاً در سه چالش مدل‌های گفتمانی هویت وجود دارد. نظریه‌های پساساختارگرایانه هویت باید [الف] بدن‌های مادی فاعل‌ها، [ب] کاربردی‌بودن در زندگی روزمره و [ج] محدودیت‌های پدید آمده توسط نظام‌های زبان‌شناختی موجود را در نظر بگیرند. هویت جهشی به خوبی برای پاسخگویی به این چالش‌ها تجهیز شده است. همان‌طور که پیش از این بحث شد، جهش، ذاتاً به تجسد هویت گره خورده است. بحث دربارهٔ جهش، باید تأثیرات و ارتباط [جهش] را با بدن مادی فاعل‌ها مد نظر قرار دهد. همچنین هویت جهشی از طریق بدن شاهد شیوه‌هایی است که جایگاه‌های فاعلی خاص و چندگانه بنا بر اهمیت بدن‌های مادی ما را خطاب قرار می‌دهند. در عین حال، بدن‌های مادی ما از طریق پرسش توسط فاعلیت‌های قابل فهم اهمیت می‌یابند. منتقد با رویکرد به هویت از این دیدگاه دیالکتیکی روابط پیچیده میان تجسد و هویت را مد نظر قرار می‌دهد.

به علاوه، هویت جهشی چنان است که بتواند به نیاز نظریهٔ هویت برای عملی و کاربردی بودن در زندگی روزمره پاسخ گوید. هویت جهشی اگر چه بر اساس نظریه‌های پیشین هویت بنا می‌شود، [اما] مبتنی بر اشکال فرهنگی عامه‌پسند نظریه‌پردازی و استوار گشته است. جهش‌یافته‌ها در درون تخیل فرهنگی^{۳۸۸} امروز ازدیاد می‌یابند. بر اساس [نتایج حاصل از جست‌وجوی

فاعلیت و عاملیت، این آرایش یادگرفتنی است و ما گاهی بی‌اختیار اعمال نیرو می‌کنیم. این دیدگاه جهشی حاوی این معناست که محققان در مطالعهٔ هویت باید به همان اندازه‌ای که متوجه ماتریس زمینه‌ای محدودیت‌های فاعلیت‌ها هستند، مراقب اجراهای استراتژیک و تاکتیکی ابتکاری فاعلیت نیز باشند.

هویت جهشی پیرامون چهار ویژگی عاملیت، تجسد، تعدد و تحول به مثابهٔ معیارهای اصلی در هر تحلیل هویت می‌گردد. همان‌طور که در مثال‌های استعاره‌ای در فرهنگ عامه‌پسند و در مثال‌های آکادمیک نشان داده شد، این که چطور این موضوعات تشکیل می‌شوند، به طور ریشه‌ای زمینه‌ای است. نتیجهٔ این نظریه، رویکردی انعطاف‌پذیر برای این موضوع مطالعهٔ فوق‌العاده پویا و تغییرپذیر^{۳۸۹} ارائه می‌دهد. سازگاری‌پذیری^{۳۸۷} تأمین شده به وسیلهٔ این رویکرد نظری، تنها قدرت آن نیست. بر همین اساس، نتیجه‌گیری مقاله را به بحث دربارهٔ مزایای مترتب به این نظریه اختصاص می‌دهم.

قدرت هویت جهشی

برای تصریح، تکرار می‌کنم، قدرت هویت جهشی، توانایی آن در غلبه بر نظریه‌های پیشین نیست. هویت جهشی، نظریه‌های هویتی پیشین را انکار نمی‌کند یا نادیده نمی‌انگارد. بلکه [هویت جهشی] بر پایهٔ بصیرت‌های ارائه شده توسط نظریه‌های هویت تقاطعی، بلورین و سرهم‌بندی، با تجمع توانایی‌های کامل‌کنندهٔ آنها از طریق [ارائهٔ] چارچوبی واحد و مشارکت

تجربه زیسته^{۴۰۰} به خوبی تجهیز نشده، از این رو گفتمان غالب در خدمت تعیین حدود پیوندهای قابل فهم بودن نیز قرار دارد. استفاده از جهش، راه‌های تازه‌ای را برای درک مؤلفه‌های گفتمانی و تجسّد یافته و بالقوگی‌های هویت آنچنان که توسط افراد تجربه می‌شود، می‌گشاید. هویت جهشی با گسترش یافتن زبان داستان‌های علمی - تخیلی^{۴۰۱} ژنتیک، کتاب‌های کمیک استریپ و فانتزی، گزینه‌های زبان‌شناختی را برای نمادین‌سازی و تصویرسازی فرایند (باز) ساختن هویت، از نو پیکربندی می‌کند و متنوع می‌سازد. همان‌طور که مجموعه نمادها دنیای ما را قابل فهم می‌سازد^{۴۰۲}، محدودیت‌ها و ابهاماتی هم بنا به سرشت واژه‌ها که توجه ما را نیز از نواحی خاصی دور می‌کند، وجود دارند (برک، ۴۷-۴۴: ۱۹۶۶). با وجود این، مجموعه نمادهای شکل گرفته حول جهش، توجه ما را به نواحی‌ای از زیست هویت جلب می‌کند که نظریه‌های موجود به اندازه کافی به آنها التفات نداشته‌اند. این مورد می‌تواند برای هر نظریه هویتی که اتخاذ واژگان جدید را پیشنهاد می‌دهد، رخ دهد، اما من ادعا می‌کنم که جهش، از مزیتی منحصر به فرد برخوردار است. برک مدعی است: «مشاهدات ما درباره واقعیت شاید - اما با به تعویق انداختن امکانات - در گزینه خاص ما از واژه‌ها، تلویحی باشند» (همان: ۴۶). انتخاب جهش و واژه‌های ملازم تحول، تعدد، تجسد، عاملیت، جهش یافته، در حال جهش، قدرت‌ها و از این دست، امکانات نامحدودی برای تصور خودمان به طور متفاوت ارائه می‌دهند. این مجموعه از نمادها، انعطاف‌پذیری مفهومی

در [گوگل^{۳۸۹} هم اکنون (۹ اکتبر ۲۰۰۹) واژه mutant در تعداد ۵۲/۸ میلیون پایگاه وب^{۳۹۰} آمده است. جهش یافته‌ها به اشکال گوناگون در می‌آیند که از این خیل بی‌شمار اشکالی که همگی به طور مثبت ارزیابی شده [می‌توان برای نمونه] به ناهنجاری‌های علمی^{۳۹۱}، نمایش‌های تلویزیونی قدیمی، بلاگرهای خودخوانده^{۳۹۲} و لاک‌پشت‌های نینجای^{۳۹۳} عشق پیتزای ضد جرم اشاره کرد. علاوه بر این، حضور فراگیر^{۳۹۴} جهش یافته‌ها در چشم‌انداز رسانه‌ای^{۳۹۵}، پتانسیل و امکان محسوب می‌شود. قدرت‌های اعطایی توسط جهش، به اتفاقات رادیواکتیو^{۳۹۶} یا پیدایی بیگانگان^{۳۹۷} وابسته نیست. [اعطای این نیروها] تنها [معلول] ضربه تصادفی یک کلید ژنتیک است. همه در فرهنگ پاپ می‌توانند جهش یافته شوند، اما آن کاری که برای انجام دادن با آن جهش برمی‌گزینند (و بدان قادرند)، باقی می‌ماند تا دیده شود. نظریه هویت جهشی، انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری^{۳۹۸} [لازم] را برای ملاحظه طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های هویتی ارائه می‌نماید که توسط افراد تاریخی^{۳۹۹} روزانه انجام می‌شود. هویت جهشی با بهره‌گیری از گفتمان فرهنگی، رواج فرهنگی بیشتری از نظریه‌های پساساختارگرایانه و واژگان‌های هویت موجود دارد و با پتانسیلی برای استمرار یافتن در گفتمان شفاهی بومی به شکلی منحصر به فرد، برای اعمال در تجربیات روزمره در نظر گرفته شده است.

شاید دشوارترین چالش در هر نظریه هویت، قدرت محدودکننده نظام‌های زبانی باشد. هیچ نظام نمادینی برای بازنمایی کامل

می‌آفریند، [و] پتانسیل مفروضی دارد برای تغییر و شکل دادن شبکه‌ای در درون آن [مجموعه] که فقط باید تصور شود.

قدرت و مزایای هویت جهشی، به ویژه برای لحظه تاریخی‌ای که در آن به سر می‌بریم، مفیدند. جهش‌یافته‌ها، اکنون در قلمرو همیشه ممکن وجود دارند. در این دوره و زمانه، با زندگی در فرهنگ اشباع از رسانه^{۴۳}، تصور کردن خودمان به عنوان جهش‌یافته، تلاش چندانی نمی‌خواهد. همسانی‌های سیاسی^{۴۴} میان جهش‌یافته‌ها و افراد به حاشیه رانده شده، همچنان که هر دو گروه برای [کسب] حقوق مدنی^{۴۵} مبارزه می‌کنند، به قوت خود باقی می‌ماند. جین گری [در دنیای آدم‌های/یکس] در مقابل کنگره [ایالات متحده آمریکا] در حالی که در صفحه نمایشی بزرگ نشان داده می‌شود، از حقوق جهش‌یافته‌ها حمایت می‌کند. در زندگی [واقعی]، سیاست‌های اقدام [تبعیض] مثبت^{۴۶} توسط دادگاه عالی ایالات متحده [آمریکا]^{۴۷} متوقف شده‌اند. گروه‌های [مدافع] حقوق دگرباشان جنسی^{۴۸} همچنان در حال رایزنی با کنگره [ایالات متحده آمریکا] بر سر تصویب قانون استخدام بدون تبعیض^{۴۹} و الغای سیاست نپرس، نگو هستند. این تشدید فرهنگی^{۵۰} به گروه‌های به حاشیه رانده شده، محدود نمی‌شود (وین^{۵۱}، ۲۰۰۵). ابرقهرمانان جهش‌یافته فرهنگ عامه‌پسند، همه رانده‌شدگانی هستند که تقلاً می‌کنند تفاوت‌هایشان را بپذیرند، خانواده‌های خودشان را تشکیل دهند و با احساسات عمیق بیگانگی^{۵۲} کنار بیایند (دی‌فالكو^{۵۳}، ۲۰۰۶). در دنیای امروز، ما همگی جهش‌یافته‌ایم.

شاید قادر نباشیم با قاطعیت اشکال جهش‌هایمان را پیش‌بینی کنیم، اما می‌توانیم بر تجربیات تجسدیافته تحول‌های چندگانه‌ای حساب کنیم که موجد این پتانسیل‌اند که چیزی باشیم غیر از آنچه در حال حاضر هستیم و حتی چیزی غیر از آنچه تا کنون می‌توانستیم تصور کنیم. این سیاست امید^{۵۴} است و سیاست تفاوت^{۵۵}، بر مبنای آنچه هویت جهشی مبتنی بر آن است: سیاستی مبتنی بر عمل (فریره^{۵۶}، ۱۹۹۲، ۳-۲: ۲۰۰۶). هویت جهشی به منزله یک رویکرد به «تصوری انتقادی دموکراتیک^{۵۷}» پایبند است که «(زبان و مجموعه‌ای از اعمال آموزشی فراهم می‌کند تا ظلم را به آزادی، یأس را به امید، نفرت را به عشق و شک را به یقین مبدل گرداند)» (دنزین^{۵۸}، ۳۳۲: ۲۰۰۶). در نتیجه این مناقشه، بر خلاف آنچه خیلی‌ها به دنبال آن بودند، بر سر یافتن خودمان نیست، بلکه در عوض تغییر دادن آگاهانه اعمال تجسدیافته است که خودمان را (با بسط جوامعمان) به طرقتی که هر چه بیشتر کنونی‌تر و بیشتر متغیرتر، (باز) می‌آفریند. هویت جهشی، نظریه‌ای مناسب برای درک سطوح چندگانه، پویا و مادی فاعلیت و هویت، بازنمایی و واقعیت و قدرت و مقاومت محسوب می‌شود که مسلماً جایگاهی امیدوارکننده است. دقیقاً همین امید است که به هویت جهشی، لبه انتقادی می‌دهد و بر آن امکان امتناع از استقرار آنچه قابل رویت است، می‌دهد و در عین حال، بدان تعهد به راهنمایی مداوم عملیتی متنوع برای از نو شکل‌گیری منعطف شرایط گفتمانی بودن ما^{۵۹} را اعطا می‌کند.

تشکر و قدردانی

این مقاله از یک فصل از پایان‌نامه نویسنده گرفته شده که راهنمایی آن را توماس ناکایاما^{۴۲۰} و دنیل بروور بر عهده داشته‌اند. نویسنده از نورمن دنزین، توماس ناکایاما، دنیل بروور، کارن آنیجار^{۴۲۱}، و داستین گالتز^{۴۲۲} برای بازخوردهای انتقادی و حمایت‌گرانه‌شان طی نگارش این مقاله تشکر می‌کند.

یادداشت نویسنده

نسخه پیشین این مقاله جایزه مقاله برتر دانشکده^{۴۲۳} را از بخش نظریه ارتباطی انجمن ارتباطات ایالات مرکزی^{۴۲۴} [ایالات متحده آمریکا] دریافت کرده و در کنفرانس سالانه آنها در آوریل ۲۰۰۹ در [شهر] سنت لوئیس ایالت میزوری^{۴۲۵} [ایالات متحده آمریکا] ارائه شده است.

اعلام فقدان تضاد منافع

نویسنده(گان) هیچ تضاد بالقوه‌ای از منافع را در ارتباط با تألیف و یا انتشار این مقاله اعلام نداشتند.

سرمایه‌گذاری

نویسنده(گان) هیچ حمایت مالی برای تحقیق و یا نگارش این مقاله دریافت نکردند.

یادداشت‌ها

(۱) من خواسته‌ام این چشم‌انداز به جهش‌یافتگان (انسان) مادرزاد محدود شود تا [هم] پذیرش این نظریه را توسط افراد تسهیل نمایم و [هم] دقت نظری را حفظ کنم. این دو متن [آدم‌های

ایکس و قهرمانان] بر تجربیات جهش‌یافته‌های انسانی متمرکزند. این چشم‌انداز، متونی را که جهش‌یافته‌های حیوانی (مانند لاک‌پشت‌های نینجا)، سایبورگ‌هایی^{۴۲۶} همچون مرد خفاشی^{۴۲۷} یا زن بیونیک^{۴۲۸}، بیگانگان (مثل سوپرمن^{۴۲۹} و وی^{۴۳۰}) یا ربه‌شدگان بیگانه^{۴۳۱} (نظیر ۴۴۰۰^{۴۳۲}) را نمایش می‌دهند، در برنمی‌گیرد. به علاوه، ابرقهرمانانی را که تصادفاً به قدرت‌هایشان دست یافته‌اند همانند آسمانی^{۴۳۳} یا رادیواکتیویته^{۴۳۴} حشره‌ای^{۴۳۵} (نمونه آنها به ترتیب چهار شگفت/نگیز^{۴۳۵} و مرد عنکبوتی^{۴۳۶}) را نیز در برنمی‌گیرد.

(۲) تحول با آنچه در قلمرو ممکن وجود دارد، قلمرو آنچه در حال حاضر وجود دارد و «به حال مربوط است» (مونوز^{۴۳۷}، ۱۱: ۲۰۰۶) پیوند ندارد. در عوض، تحول به طور دقیق‌تر به مثابه چیزی مبتنی بر بالقوگی درک می‌شود. مونوز توضیح می‌دهد که بالقوگی‌ها «در حالی که حاضرند، در چیزهای حاضر وجود ندارند» (همان). بالقوگی به افق^{۴۳۸}، که باید باشد و آیندگی مربوط می‌شود. تحول، توجه ما را به بالقوگی‌ها - چیزهایی که شاید بیایند - جلب می‌کند.

(۳) برای حفظ دقت نظری، من تمرکز بحث حاضر را به جهش محدود می‌سازم. مسلماً این انتخاب، آثار زیادی در حوزه نظریه سایبورگ و پسانسان‌گرا را بیرون می‌گذارد (هاراوی، ۱۹۹۲ الف، ۱۹۹۲ ب، ۱۹۹۹). ولورین و بانو دت‌سترایک، هر دو این قابلیت جهش‌یافته را دارند که به سرعت درمان و ترمیم شوند: جهشی تماماً تجسدیافته. طی آزمایش‌های حکومتی^{۴۳۹}

21. *Heroes*.
22. crisis.
23. fixed.
24. coherent.
25. stable.
26. Mercer.
27. Du Gay.
28. Jackson.
29. primary crucible.
30. processes of subjectification.
31. discursive theories of identity.
32. Butler.
33. necessary error.
34. vocabulary.
35. intersectional.
36. rhetoric.
37. popular culture
38. Crenshaw.
39. Tracy & Trethewey.
40. Puar.
41. messiness of identity.
42. Rabinow & Rose.
43. our sense of self.
44. Foucauldian perspective.
45. constituting.
46. constituted.
47. self-agency.
48. posthumanist theory.
49. McKerrow.
50. Zipin.
51. Gamson.
52. Phoenix & Pattynama.
53. feminist.
54. Angela Davis، نویسنده دانشگاهی و فعال سیاسی آمریکایی متولد ۱۹۴۴ م.
55. Bell Hooks، با نام واقعی گلوریا جین نویسنده و فعال اجتماعی فمینیست آمریکایی متولد ۱۹۵۲ م.
56. Patricia Hill Collins، استاد برجسته جامعه‌شناسی دانشگاه مریلند و رئیس پیشین انجمن جامعه‌شناسی آمریکا متولد ۱۹۴۸ م.
57. Audrey [Geraldine] Lord، نویسنده، شاعر و فعال اجتماعی آمریکایی، ۱۹۳۴-۹۲ م.
58. Vakulenko.
59. McCall.
60. location.
61. domestic violence.
62. rape.
63. remedial reform.
64. Verloo.
65. Staunæs.

برای آفرینش بدن‌های سایبورگ، فلز به اسکلت آنان پیوند زده شده است. امکانات جهش برای فاعلیت سایبورگی با توانایی منحصر به فرد، بسیار جذاب‌اند، با این حال، آنها خوراکی برای مطالعه جداگانه و آتی محسوب می‌شوند.

پی‌نوشت‌ها

* جیسین زینگشیم که در سال ۲۰۰۸ دکترای خود را از دانشگاه دولتی آریزونا دریافت کرد، استادیار مطالعات ارتباطی در کالج علوم و هنرهای دانشگاه ایالتی گاورنرز است. پژوهش‌های او بر بازنمایی‌های رسانه‌ای و نمودهای فرهنگ و هویت تمرکز دارد.
** دکترای جامعه‌شناسی و استادیار پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران @irandoc.ac.ir
*** دکترای روان‌شناسی.

1. Jason Zingsheim, (2011), "Developing mutational identity theory: Evolution, multiplicity, embodiment, and agency", in: *Critical Studies-Critical Methodologies*, 11(1) 24-37.
2. poststructuralist theories of the self.
3. intersectionality.
4. crystallized selves.
5. assemblage.
6. mutational identity theory.
7. kinetic.
8. diffuse.
9. embodied.
10. contextual.
11. contemporary mutants.
12. evolution.
13. multiplicity.
14. embodiment.
15. agency.
16. the paradox of the self.
17. the radically contextual nature of existence.
18. poststructuralism.
19. subjectivity.
۲۰. *X-Men*، این مجموعه فیلم در ایران با عنوان مردان ایکس مشهور است. م.

116. Martin and Nakayama.
117. Frankenberg.
118. Sloop.
119. Berlant & Warner.
120. Yep.
121. Sengupta.
122. Ashe et al.
123. sensuous way of knowing.
124. embodied knowledge.
125. Conquergood.
126. Hamera.
127. patriarchal.
128. racist.
129. materialize.
130. vernacular discourse
131. public polidy.
132. Squires & Brouwer.
133. true self-fake self dichotomy.
134. essentialist.
135. Burke.
136. representative anecdotes.
137. presuppositions.
138. crable
۱۳۹. globalization+localization, این واژه محصول ترکیب دو واژه جهانی شدن و محلی شدن است. م.
140. singular subject position.
141. vernacular speech.
142. conceptual map.
143. pragmatic.
144. academic elitism.
145. flexible vernacular vocabulary.
146. shifting.
147. mutating.
148. mutation.
149. Baron.
150. NBC or National Broadcasting Company (US radio & TV network).
151. online content.
152. mediascape.
153. narrative conceit.
154. liberatory potential.
155. plot exigency.
156. discursive rupture.
157. popular cultural phenomena.
158. pop culture.
159. social phenomenon.
160. discrete beings.
161. relationality.
162. historical individual.
۱۶۳. Storm, شخصیت داستانی مؤنثی در تعدادی از
66. Prins.
67. constructionist intersectionality.
68. dynamic.
69. relational.
70. narration.
71. individual agency.
72. cultural power formations.
73. hybridity.
74. dialogical re-inscription.
75. spation-temporal zone of signification.
76. Kraidy.
77. Ceisel.
78. intersections.
79. Shugart.
80. minoritizing view.
81. intersectional identities.
82. marginalized individuals.
83. Sedgwick.
84. hybridized ethnicities.
85. universalizing view.
86. identity negotiation practices.
87. static.
88. crystals.
89. sense of movement.
90. organic crystals.
91. alter.
92. solid.
93. beauty of the self.
94. kinesthetic incarnation.
95. Deleuzian.
96. Deleuze and Guattari.
97. segmentarity.
98. strata.
99. terriortories.
100. deterritorialization.
101. destratification.
102. Rizzo.
103. Chen.
104. Currier.
105. individuation.
106. spatiality.
107. corpo-realities.
108. disassembling.
109. disarticulating.
110. radically altering consciouness.
111. subjective dispersion.
112. Haraway.
113. identity-blindness.
114. postidentity politics.
115. Ladson-Billings.

197. sedimented.
 198. epidemics.
 199. bubonic plague.
 200. Simon.
 201. instantaneously.
 202. beside ourselves.
 203. transformation.
 204. transformative process.
 205. differential hailing.
 206. scale.
 207. micromovements.
 208. difference.
 209. Derrida.
 210. signs.
 211. deferred.
 212. constituted.
 213. undetermined.
 214. whole.
 215. movements of identity.
 216. movements in identity.
 217. confluences.
 218. constant reconfiguring.
 219. Baudrillardian postmodernism.
 220. Baudrillard.
 221. Best & Kellner.
 222. affirmative poststructuralist position.
 223. preferred.
 224. invocation.
 225. Darwinian.
 226. "survival of the fittest" model.
 227. civilized ideal.
۲۲۸. *The Fix*. عنوان اپیزود ۱۳ در فصل نخست مجموعه تلویزیونی قهرمانان شبکه ان بی سی. م.
 ۲۲۹. Logan. شخصیت داستانی مذکری در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم *ادم‌های ایکس* که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۴ در *هالک/عجائب‌آور* ظاهر شد. م.
 ۲۳۰. *X2: X-Men United*. دومین فیلم سینمایی ساخته شده بر اساس مجموعه تلویزیونی *ادم‌های ایکس* به کارگردانی برایان سینگر در سال ۲۰۰۳. م.
 ۲۳۱. Xavier's School. مدرسه‌ای که خاویر برای جوانان با استعداد تأسیس کرد تا جهش‌یافته‌ها توانایی‌های خود را کشف و کنترل نمایند. م.
 232. Gifted Youngsters.
 ۲۳۳. Cerebro. در دنیای علمی - تخیلی انتشارات مارول کامیکس، وسیله‌ای که آدم‌های ایکس به ویژه رهبر آنان خاویر از آن برای پیدا کردن جهش‌یافته‌ها استفاده می‌کند. سربرو در لاتین به معنای مغز است. م.
 ۲۳۴. Wolverine. در تیم آدم‌های ایکس ولورین نام دیگر لوکان است. م.
- کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۵ در *ادم‌های ایکس غول‌آسا* ظاهر شد و با سابقه طولانی عضویت، بعضی مواقع رهبری گروه را بر عهده دارد. م.
 164. education.
 ۱۶۵. Cyclops. شخصیت داستانی مذکری در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ در *ادم‌های ایکس* ظاهر شد. م.
 166. specific superhero.
 167. single mutant.
 168. single-celled organism.
 169. dominant species.
 ۱۷۰. Professor Charles Xavier. شخصیت داستانی مذکری در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ در *ادم‌های ایکس* ظاهر شد. وی که بیشتر با نام پروفیسور ایکس ناشناخته می‌شود بنیانگذار و رهبر تیم است. م.
 171. Singer.
 ۱۷۲. Dr. Mohinder Suresh. شخصیتی داستانی به عنوان استاد ژنتیک دانشگاه مدرس در مجموعه درام علمی تخیلی تلویزیونی *قهرمانان ان بی سی*. م.
 ۱۷۳. *Better Halves*. عنوان اپیزود ششم از نخستین فصل درام تلویزیونی *قهرمانان ان بی سی*. م.
 174. Kring, Arkush, & Hammer.
 175. heuristic
 176. problematic.
 177. potentiality.
 178. connotative ties.
 179. evolutionary theory.
 180. futurity.
 181. genetic coding.
 182. biological essentialism.
 183. rearticulate.
 184. always-in-process.
 185. analogies.
 186. literal equivalencies.
 ۱۸۷. Blackberry. سری گوشی‌های تلفن همراه تولیدی شرکت کانادایی آرای‌ام از سال ۱۹۹۹ که علاوه بر در اختیار گذاشتن اینترنت و سرویس‌های گوشی‌های هوشمند، از امکانات پی‌دی‌ای‌ها نیز برخوردار است. م.
 188. base-pair.
 189. human genome.
 190. Leroi.
 191. subjectivities of age.
 192. marked.
 193. hailed.
 194. aged subjectivity.
 195. compose.
 196. monotonous.

سال ۱۹۶۳ ظاهر شد. م.
 ۲۶۱. Pyro، شخصیت داستانی مذکری - با قدرت استفاده از آتش - در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۱ ظاهر شد. م.

262. *X-Men 3 or X3 or X-Men: The Last Stand.*

263. construction.

264. combination.

265. grouping.

266. conflict.

267. Ratner.

268. mêlée.

269. identity work.

270. Allen.

۲۷۱. Sylar، یکی از شخصیت‌های مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.

272. obscure.

273. overwhelm.

274. Chatterjee

275. native.

276. universalizing.

277. flexible.

278. social order.

279. confluences.

280. potentialities of resistance.

281. availability.

282. engaging.

283. subjective practices.

284. intelligibility.

285. discernment.

286. Biesecker.

287. prerequisite.

288. matrices.

289. standpoint theory.

290. Collins.

291. axiom.

292. specter of being otherwise.

۲۹۳. Dr. Hank McCoy or Beast، شخصیت داستانی مذکری در فیلم *آدم‌های ایکس ۳* به شکل گربه‌ای وحشی و غول‌آسا برگرفته از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ به عنوان عضوی از تیم آدم‌های ایکس ظاهر شد. م.

۲۹۴. Monica Dawson، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.

295. Fight or Flight.

296. replication.

397. alterations.

398. nucleotide.

399. chromosomes.

235. psychically.

236. push pins.

237. connected.

۲۳۸. Westchester، شهرستانی در ایالت متحده آمریکا که مؤسسه خاویر در آن واقع شده است. م.

239. house of cards.

240. renovated.

241. mutating mutant.

۲۴۲. Peter Petrelli، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.

243. (DNA) (or Deoxyribonucleic Acid).

244. The Fix.

245. the act of becoming.

۲۴۶. Rogue، شخصیت داستانی مؤنثی در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۱ ظاهر شد. م.

247. whiteness.

248. working-class.

۲۴۹. Detroit، بزرگ‌ترین شهر ایالت میشیگان در ایالات متحده آمریکا که به خاطر تمرکز صنایع اتومبیل‌سازی، شهری کارگری شناخته می‌شود. م.

250. Hartigan.

251. being gendered feminine.

۲۵۲. Northern California، منطقه شمالی ایالت کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا مشتمل بر شهرهای سان‌فرانسیسکو، سن‌خوزه، اوکلند و ساکرامنتو که رهبری اقتصادی، علمی و فرهنگی جهان را بر عهده دارد. م.

۲۵۳. phenotypic، ویژگی‌های قابل مشاهده فیزیکی یا بیوشیمیایی ارگانیسم که حاصل عوامل ژنتیکی و محیطی هستند. م.

254. multiple.

255. assembled identity.

256. reconfigured.

۲۵۷. Jean، شخصیت داستانی مؤنثی در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ ظاهر شد. م.

۲۵۸. Magneto، شخصیت داستانی مذکری در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ ظاهر شد. م.

۲۵۹. Mystique، شخصیت داستانی مؤنثی در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۸ ظاهر شد. م.

۲۶۰. Iceman، شخصیت داستانی مذکری - چنان‌که از اسمش بر می‌آید با قدرت استفاده از یخ - در تعدادی از کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس و از اعضای تیم آدم‌های ایکس که برای نخستین بار در

343. gendered.
 344. sexed.
 345. racialized.
 346. masculinity.
 347. queer subject.
 348. risk.
 349. heterosexist.
 350. homophobic.
 351. pedagogical.
 352. Zingsheim.
 353. forcing.
 354. structural container.
 355. formulaic grid.
 356. entities.
 357. agents.
 358. destiny.
 359. fate.
۳۶۰. "Dont Look Back"، عنوان اپیزود دوم از فصل نخست مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
۳۶۱. Senator Kelly، شخصیت داستانی مذکری در سری کتاب‌های کمیک استریپ *آدم‌های/یکس* - و فیلم‌های برگرفته از آن - منتشره توسط مارول کامیکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۰ به عنوان سناتور ایالات متحده آمریکا ظاهر شد. م.
۳۶۲. Angel، شخصیت داستانی مذکری در سری کتاب‌های کمیک استریپ *آدم‌های ایکس* - و فیلم‌های برگرفته از آن - منتشره توسط مارول کامیکس که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۳ ظاهر شد. م.
363. identification.
 364. subjectification.
 365. social recognition.
 366. practice of improvisation.
 367. Campbell.
 368. self-evident.
 369. intelligibility of improvisational discursive practices.
 370. constitution of a practice.
 371. social apparatus or field.
۳۷۲. Nathan Petrelli، برادر بزرگ‌تر پترلی و پدر کلر بنت، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
373. online.
 374. faith-based subjectivity.
 375. conscious choice.
 376. slippery.
 377. unconsciously.
 378. Phoenix (or Jean Grey or Jean).
 379. Gingrich-Philbrook.
 380. learning process.
۳۸۱. Ted Sprague، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
300. mapping.
 301. human genome.
 302. genetic blueprint.
 303. X-gene.
 304. cure.
 305. plot.
 306. cellular level.
 307. biological essentialism.
 308. bodily expression.
 309. superhuman.
۳۱۰. اشاره به بدن پوشیده از خز آبی‌رنگ دکتر مک‌کوی یا جانور وحشی. م.
311. opaque.
 312. Jean Grey or Jean.
 313. mental powers.
 314. telekinesis.
 315. telepathy.
۳۱۶. Hiro Nakamura، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
317. squints.
۳۱۸. Lady Deathstrike، شخصیت داستانی مؤنثی که در کتاب‌های کمیک استریپ منتشره توسط مارول کامیکس برای نخستین بار در سال ۱۹۸۳ ظاهر شد و دشمن آدم‌های ایکس به ویژه ولورین است. م.
۳۱۹. Claire Bennet، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
۳۲۰. Takezo Kensei/Adam Monroe، شخصیتی تخیلی در مجموعه تلویزیونی *قهرمانان*. م.
321. through discourse into being.
 322. self-recognition.
 323. materialization.
 324. boundary.
 325. fixity.
 326. surface.
 327. matter.
 328. physicality.
 329. materiality.
 330. outside of discourse.
 331. Shilling.
 332. recognizing subject
 333. intelligent object.
 334. McKerrow.
 335. Zipin.
 336. concrete body.
 337. dialectical.
 338. Wood & Cox.
 339. *tabula rasa*.
 340. queer.
 341. interconnected.
 342. sexualized.

422. Dustin Goltz.
 423. Top Faculty Paper.
 424. Central States Communication Association.
 425. St. Louis, MO.
 426. cyborgs (cyber + organisms).
 ۴۲۷. Batman. شخصیت تخیلی ابرقهرمان داستان‌های کمیک استریپ که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۹ توسط انتشارات دی‌سی کامیکس منتشر شد. م.
 ۴۲۸. The Bionic Woman. شخصیت تخیلی مجموعه تلویزیونی آمریکایی به همین نام که ابتدا دو فصل آن طی سال‌های ۷۷-۱۹۷۶ توسط شبکه تلویزیونی ای‌بی‌سی و سپس یک فصل از آن طی سال‌های ۷۸-۱۹۷۷ توسط شبکه تلویزیونی ان‌بی‌سی پخش می‌شود. م.
 ۴۲۹. Superman. شخصیت تخیلی ابرقهرمان داستان‌های کمیک استریپ که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۸ توسط انتشارات اکشن کامیکس منتشر شد. م.
 ۴۳۰. V مجموعه علمی - تخیلی تلویزیونی آمریکایی که ابتدا در سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ توسط شبکه تلویزیونی ان‌بی‌سی و از سال ۲۰۰۹ تا کنون توسط شبکه تلویزیونی ای‌بی‌سی پخش می‌شود. م.
 431. alien abductees.
 ۴۳۲. The 4400. مجموعه علمی - تخیلی تلویزیونی آمریکایی که طی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۴ توسط شبکه تلویزیونی یواس‌ای نت‌ورک پخش می‌شود. م.
 433. celestial.
 434. arachnid radioactivity.
 435. *Fantastic Four*.
 ۴۳۶. Spiderman. یکی از محبوب‌ترین و به لحاظ تجاری موفق‌ترین شخصیت‌های تخیلی ابرقهرمان داستان‌های کمیک استریپ که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ توسط انتشارات مارول کامیکس منتشر شد و بعدها نسخه‌های تلویزیونی و سینمایی آن هم تولید گردید. م.
 437. Muñoz.
 438. horizon
 439. government experiments.
 382. Warren.
 383. perverse.
 384. protean.
 385. open to reversal.
 386. mutable.
 387. adaptability.
 388. cultural imagination.
 389. Google.
 390. websites.
 391. scientific anomalies.
 392. self-identified bloggers.
 ۳۹۳. Ninja Turtles or The Teenage Mutant Ninja Turtles. تیم چهار نفره لاک‌پشت‌های تخیلی انسان‌ریخت آشنا به هنرهای رزمی که برای نخستین بار در سال ۱۹۸۴ در یک کتاب کمیک استریپ توسط انتشارات میراژ استودیوز در ایالات متحده انتشار یافت. م.
 394. ubiquity.
 395. media landscape.
 396. radioactive accidents.
 397. alien births.
 498. mutability.
 499. historical individuals.
 400. lived experience.
 401. science fiction.
 ۴۰۲. terministic screen، مفهومی وضع شده توسط خود برک. م.
 403. media-saturated culture.
 404. political homologies.
 405. civil rights.
 ۴۰۶. affirmative action policies. سیاست‌هایی برای کمک به رفع تبعیض از گروه‌هایی که بنا بر ملاحظه عواملی همچون نژاد، رنگ‌پوست، مذهب، جنس و ملیت به طور تاریخی مورد تبعیض واقع شده‌اند. م.
 407. U.S. Supreme Court.
 408. LGBTQ (Lesbian, Gay, Bisexual, Transgender, and gender Queer).
 409. Employment Non-Discrimination Act.
 410. cultural resonance.
 411. Wien.
 412. alienation.
 413. DeFalco.
 414. politics of hope.
 415. politics of difference.
 416. Freire.
 417. "critical democratic imagination".
 418. Denzin.
 419. discursive conditions of our being.
 420. Thomas Nakayama.
 421. Karen Anijar.

منابع

- Allen, B. J., (1998), "Black Womanhood and Feminist standpoint", in: *Management Communication Quarterly*, 11, 575-586.
 - Ashe, F. A. Finlayson, M. Lloyd, I. Mackenzie, J. Martin, & S. O. Neill, (eds.), (1999), *Contemporary Social and Political theory*. Buckingham, UK: Open University Press.
 - Baron, L., (2003), "X-Men as J Men: The Jewish subtext of a comic book movie", in: *SHOFAR*, 22(1),

- perspective: Grounding dramatism in the representative anecdote”, in: *Quarterly Journal of Speech*, 86, 318-333.
- Crenshaw, K., (1991), “Mapping the margins: Intersectionality, identity politics and violence against women of color”, in: *Stanford Law Review*, 43, 1241-1299.
- Currier, D., (2003), “Feminist technological futures: Deleuze and body/technology assemblages”, in: *Feminist Theory*, 4, 321-338.
- DeFalco, T., (2006), *Comics Creators on X-Men*, London: Titan.
- Deleuze, G., & F. Guattari, (1987), “Introduction: Rhizome”, (B. Massumi, trans.), in: *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*, Minneapolis: University of Minneapolis Press.
- Denzin, N. K., (2006), “The Politics and Ethics of Performance Pedagogy: Toward a Pedagogy of hope”, in D. S. Madison & J. Hamera (eds.), *The Sage Handbook of Performance Studies*, Thousand Oaks, CA: SAGE.
- Derrida, J., (1982), “Difference” (A. Bass, trans.), in: *Margins of Philosophy*, Chicago: University of Chicago Press.
- Du Gay, P., (1996), *Consumption and Identity at Work*, Thousand Oaks, CA: SAGE.
- Foucault, M., (1990), *The History of Sexuality, vol. 1: An introduction*, (R. Hurley, trans., st American ed.), New York: Vintage.
- Foucault, M., (2003), “Nietzsche, Genealogy, History”, in P. Rabinow & N. Rose (eds.), *The essential Foucault*, New York: The New Press.
- Frankenberg, R., (1993), *White Women, Race Matters: The Social Construction of Whiteness*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Freire, P., (2006), *Pedagogy of Hope: Reliving Pedagogy of the Oppressed*, (R. R. Barr, trans.), New York: Continuum, (Original work published 1992).
- Gamson, J., (2006), “Must Identity Movements Self-destruct? A queer dilemma”, in D. Shneer & C. Aviv (eds.), *American Queer: Now and Then*, Boulder, CO: Paradigm.
- Gingrich-Philbrook, C., (1998), “Disciplinary violation as gender violation: The stigmatized masculine voice of performance studies”, in: *Communication Theory*, 8, 203-220.
- Hamera, J., (2002), “Performance studies, pedagogy, and bodies in/as the classroom”, in N. Stucky & C. Wimmer (eds.), *Teaching Performance Studies*, Carbondale: Southern Illinois University Press.
- 44-52.
- Baudrillard, J., (1988), “Simulacra and Simulations”, in: M. Poster (Ed.), *Selecter Writings*, Stanford, CA: Stanford University Press.
- Berlant, L., & M. Warner, (1998), “Sex in Public”, in: *Critical Inquiry*, 24, 547-566.
- Best, S., & D. Kellner, (1991), *Postmodern Theory: Critical Interrogations*, New York: McMillan.
- Biesecker, B., (1992), “Michel Foucault and the question of rhetoric”, in: *Philosophy and Rhetoric*, 25(4), 351-364.
- Burke, K., (1945), *A Grammar of Motives*, Upper Saddle River, NJ: Prentice-Hall.
- Burke, K., (1966), *Language as Symbolic Action: Essays on Life, Literature, and Method*, Berkeley: University of California Press.
- Butler, J., (1993), *Bodies that Matter: on the Discursive Limits of Sex*, New York: Routledge.
- Butler, J., (1999), *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity* (10th anniversary ed.), New York: Routledge.
- Butler, J., (2004), *Undoing Gender*, New York: Routledge.
- Campbell, K. K., (2005), Agency: Promiscuous and Protean, in: *Communication & Critical/Cultural Studies*, 2(1), 1-19.
- Ceisel, C. M., (2009), “Checking the Box: a Journey through my Hybrid Identity”, in: *Cultural Studies-Critical Methodologies*, 9, 661-668.
- Chatterjee, P., (2002), “Encountering “Third World Women”: Rac(e)ing the Global in a U.S. Classroom”, in: *Pedagogy: Critical Approaches to Teaching Literature, Language, Composition, and Culture*, 2(1), 79-108.
- Chen, K. H., (1989), “Deterritorializing “critical” studies in “mass” communication: Toward a theory of “minor” discourse”, in: *Journal of Communication Inquiry*, 13(2), 43-61.
- Collins, P. H., (1998), “Its all in the family: Intersections of gender, race and nation”, in: *Hypatia*, 13, 62-79.
- Collins, P. H., (2004), “Learning from the outsider within: The sociological significance of Black feminist thought”, in S. G. Harding (Ed.), *The feminist standpoint theory reader: Intellectual and political controversies*, New York: Routledge.
- Conquergood, D., (1991), “Rethinking Ethnography: towards a Critical Cultural Politics”, in: *Communication Monographs*, 58, 179-194.
- Crable, B., (2000), “Burks perspective on

Langsdorf (eds.), *The Critical Turn: Rhetoric and Philosophy in Postmodern Discourse*, Carbondale: Southern Illinois University Press

- McKerrow, R., (1998), "Corporeality and Cultural Rhetoric: a Site For Rhetoric's Future", in: *Southern Communication Journal*, 63, 315-328.

- Muñoz, J. E., (2006), "Stages: Queers, Punks, and the Utopian Performative", in D. S. Madison & J. Hamera (eds.), *The Sage Handbook of Performance Studies*, Thousand Oaks, CA: SAGE.

- Phoenix, A., & P. Pattynama, (2006), "Editorial: Intersectionality", in: *European Journal of Womens Studies*, 13, 187-192.

- Prins, B., (2006), "Narrative accounts of origins: A blind spot in the intersectional approach?", in: *European Journal of Womens Studies*, 13, 277-290.

- Puar, J. K., (2005), "Queer times, queer assemblages", in: *Social Text*, 84-85, 23(3-4), 121-139.

- Rabinow, P., & N. Rose, (2003), "Introduction", in P. Rabinow & N. Rose (eds.), *The Essential Foucault*, New York: The New Press.

- Ratner, B. (director), (2006), *X-Men: The Last Stand* [Motion picture], United States: 20th Century Fox.

- Richardson, L., (2000), "Writing: A method of inquiry", in N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (eds.), *Handbook of Qualitative Research* (2nd ed.), Thousand Oaks, CA: SAGE.

- Rizzo, T., (2004), "The *Alien* series: A Deleuzian perspective", in: *Women: A Cultural Review*, 15, 330-344.

- Sedgwick, E. K., (1990), *Epistemology of the Closet*, Berkeley: University of California Press.

- Sengupta, S., (2006), "I/Me/Mine-Intersectional identity as negotiated minefields", in: *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 31, 629-639.

- Shilling, C., (2001), "The embodied foundations of social theory", in G. Ritzer & B. Smart (eds.), in: *The Handbook of Social Theory*, Thousand Oaks, CA: SAGE.

- Shugart, H. A., (2007), "Crossing over: Hybridity and Hegemony in the Popular Media", in: *Communication & Critical/Cultural Studies*, 4, 115-141.

- Simon, A., (1999), *The real science behind The X-Files: Microbes, meteorites, and mutants*, New York: Touchstone.

- Singer, B. (director), (2000), *X-Men* [Motion picture], United States: 20th Century Fox.

- Singer, B. (director), (2003), *X2: X-Men United*

- Haraway, D., (1992a), "Ecce homo, aint (arnt) I a woman, and inappropriate/d other: The human in a post-humanist landscape", in J. Butler & J. Scott (eds.), *Feminists Theorize the Political*, New York: Routledge.

- Haraway, D., (1992b), "The promises of monsters: A regenerative politics for inappropriate/d other", in L. Grossberg, C. Nelson, & P. A. Treichler (eds.), *Cultural Studies*, New York: Routledge.

- Haraway, D., (1999), "A Cyborg Manifesto", in S. Doring (ed.), *The Cultural Studies Reader* (2nd ed.), New York: Routledge.

- Hartigan, J. Jr., (1997), "Name calling: Objectifying 'poor whites' and 'white trash' in Detroit", in M. Wray & A. Newitz (eds.), *White Trash: Race and Class in America*, New York: Routledge.

- Hooks, B., (1994), *Teaching to Transgress: Education as the Practice of Freedom*, New York: Routledge.

- Jackson, R. L., (2002), "Cultural contracts theory: Toward an understanding of identity negotiation", in: *Communication Quarterly*, 50, 359-367.

- Kraidy, M. M., (1999), "The global, the local, and the hybrid: A native ethnography of globalization", in: *Critical Studies in Mass Communication*, 16, 456-476.

- Kraidy, M. M., (2002), "Hybridity in cultural globalization", in: *Communication Theory*, 12, 316-339.

- Kring, T., A. Arkush, & D. Hammer, (Producers), (2006), *Heroes* [Television series], United States: National Broadcasting Company.

- Ladson-Billings, G., (2002), "Racialized discourses and ethnic epistemologies", in N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (eds.), *Handbook of Qualitative Research* (2nd ed.), Thousand Oaks, CA: SAGE.

- Leroi, A. M., (2003), *Mutants: On Genetic Variety and the Human Body*, New York: Penguin.

- Martin, J. N., & T. K. Nakayama, (2006), "Communication as raced", in G. J. Shepherd, J. St. John, & T. Striphas (eds.), *Communication as...: Perspectives on Theory*, Thousand Oaks, CA: SAGE.

- McCall, L., (2005), "The complexity of intersectionality", in: *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 30, 1771-1800.

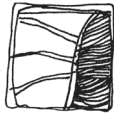
- McKerrow, R. (1989), "Critical Rhetoric: Theory and Praxis", in: *Communication Monographs*, 56, 91-111.

- McKerrow, R., (1993), "Critical Rhetoric and the Possibility of the Subject", in I. Angus & L.



Performance Studies, 4(2), 1-20.

- Zipin, L., (2004), "Post-humanism and the problem of theorizing coherence", in: *Continuum: Journal of Media and Cultural Studies*, 18, 219-234.



[Motion picture], United States: 20th Century Fox.

- Sloop, J. M., (2005), "Riding in cars between men", in: *Communication & Critical/Cultural Studies*, 2, 191-213.

- Squires, C. R., & D. C. Brouwer, (2002), "In/discernible bodies: The politics of passing in dominant and marginal media", in: *Critical Studies in Media Communication*, 19, 283-310.

- Staunæs, D., (2003), "Where have all the subjects gone? Bringing together the concepts of intersectionality and subjectivity", in: *NORA*, 2(11), 101-110.

- Tracy, S. J., (2000), "Becoming a character for commerce: Emotion labor, self-subordination, and discursive construction of identity in a institution", in: *Management Communication Quarterly*, 14(1), 90-128.

- Tracy, S. J., & A. Trethewey, (2005), "Fracturing the real-self fake-self dichotomy: Moving toward "crystallized" organizational discourses and identities", in: *Communication Theory*, 15, 168-195.

- Trethewey, A., (1999), "Disciplined bodies: Womens embodied identities at work", in: *Organization Studies*, 20, 423-450.

- Vakulenko, A., (2007), "Islamic headscarves and the European convention on human rights: An intersectional perspective", in: *Social & Legal Studies*, 16, 183-199.

- Verloo, M., (2006), "Multiple inequalities, intersectionality and the European Union", in: *European Journal of Womens Studies*, 13, 211-228.

- Warren, J. T., (2001), "Performing whiteness differently: Rethinking the abolitionist project", in: *Educational Theory*, 51, 451-466.

- Wein, L. (ed.), (2005), *The unauthorized X-MEN: SF and comic writers on mutants, prejudice and adamantium*, Dallas, TX: Benbella.

- Wood, J. T., & R. Cox, (1993), "Rethinking critical voices: Materiality and situated knowledges", in: *Western Journal of Communication*, 57, 278-287.

- Yep, G. A., (2003), "The violence of heteronormativity in communication studies: Notes on injury, healing and queer worldmaking", in G. A. Yep, K. E. Lovass, & J. P. Elia (eds.), *Queer theory and communication: From disciplining queers to queering the discipline(s)*, New York: Harrington Park Press.

- Zingsheim, J., (2008), "Resistant privilege and (or?) privileged resistance: Navigating the boxes of embodied identity", in: *Liminalities: A Journal of*